

صل سی و ششم

رسماً کاملاً معذرت بخواهند و پیش از وقت بمدت کافی از آمدن خود اطلاع بدهند.
سیم تمام اشخاصی را که در این اواخر برای کارهای متداولی بسفارت میرفته
و یا از آنجا بیرون میآمده گرفته اند فوراً مرخص نمایند.

چهارم ضمانتنامه بادضای اعلیحضرت شهربازی برای امنیت جانی و مالی
و شخصی اشخاصی که حال در آن سفارت متحصن هستند بدو ستار داده شود.
اگر در میان متحصنین اشخاصی پیدا شوند که اتهام جنایتی بآنها برود باستثنای
جنایتهای بلتیکی که حال معفو است آنها را بقاعده در حضور یک نفر از اجزای سفارت
انگلیس استنطاق نمایند الحال که این مطالب را بجناب اشرف میرسانم مأمورم اظهار
نمایم اگر فوراً این مطالب بموقع قبول نیامد و از روی دقت مجری نشد دوات اعلیحضرت
پادشاه انگلستان مجبور خواهد بود که هر اقدامی را مناسب بداند برای تحصیل ترمیم
این رفتاری که خود را محق میداند بر آن بنماید بدستور العمل اولیای دولت متبوعه
خود مشروطه فوق را بنظر اعلیحضرت شهربازی میرسانم بعد از رسیدن این مکتوب
بوزارت خارجه دولت فوراً در صدد انجام مطالب برآمده قزاق و پلیس را از اطراف
و نواحی سفارت برداشت وزیر دربار و وزیر خارجه رفتند بسفارت رسماً معذرت
خواستند اشخاصی را که بسفارت رفت و آمد میکردند گرفتار شده بودند رها کردند
نوشته تأمین جانی و مالی برای متحصنین سفارت فرستادند و آنها بیرون آمدند مگر
یکمده معین که آنها را قرار داده اند مسافرت کرده چندی در ایران نباشند و آنهاش
نفرند تقی زاده - معاضد السلطنه - میرزا علی اکبر خان دهخدا - میرسید حسن حبل المتین
صدیق الحرم - بهاء الواعظین اما بانصاف بهاء الواعظین را نباید جزو آنهاش مرد چه روزی
که در سفارت بکسانی که باید تبعید شوند برای خرج سفر پول میدهند تقی زاده اظهار
استغنا نموده نمیگیرد در عوض بهاء الواعظین مبلغی میرسد که او انتظار نداشته در
اینحال از خوشحالی برجسته میگردد زنده باد هرج و مرج خلاصه چند نفر را هم
گفتند مدتی در طهران نباشند و آنها سعید الممالک تبریزی بود و برادرش و حسین
آقای کاشانی - میرزا عبدالرحیم خلخالی و میرزا آقاخان از اجزای عدلیه این جمع در

قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

ظرف دو روز بمصاحبت مأمور وزارت خارجه و غلام سفارت انگلیس بجانب رشت و انزلی روانه میشوند بعد از آنکه مردم طهران پروتست سفارت انگلیس و تسلیم شدن فوری دولت را میبینند سیصد چهار صد نفر مهیا میشوند بسفارت بروند وای چون قراردادها گذشته است دیگر آنها را راه نمیدهند و دیگر کسی بسفارتخانه طهران وارد نمیشود آنها هم که خارج شده اند بیخیال دنبال کار خود رفته آسوده خاطر میشوند جمعی از آزادیخواهان هم در شهر طهران و در اطراف شهر متواری هستند تا کی بتوانند آشکار گردند جمعی هم بقلهک شمیران که محل بیلاقی انگلیس است میروند که در موقع نگارش شرح حال خود احوال این جمع را با عاقبت کار آنها میخواهم نوشت اینک شمه ای از اوضاع ولایات را بعد از خراب شدن مجلس و برهم خوردن بساط مشروطه در فصل جداگانه بنویسم .

فصل سی و هفتم

در ولایات بعد از خرابی مجلس

باید دانست که در اغلب ولایات ما همه وقت دو دستگی موجود است که پیش از این بحیدری و نعمتی نامیده میشد اکنون هم این اختلاف کلمه هست و دولتیان از دربار سلطنت گرفته تا کدخدای یکه آبادی سیاستشان اینست با آتش این دو دستگی دامن زده از اختلاف مردم استفاده نمایند و بعبارت دیگر مردم را بیکدیگر انداخته از خطر اتحاد آنها با هم که ضرورت دست تجاوز و تعدی ستمکاران طماع را کوتاه میکند جلوگیری کنند مردم نادان هم خیر و شر خود را نمیفهمند.

در اینوقت اختلاف کلمه مزبور بصورت جنگ طبقاتی در آمده بکدسته بجدد خواه و دسته دیگر کهنه پرست در همه جا هویدا گشته در صورتیکه در میان هر دو دسته بسیار کم اشخاصی هستند که بمعنی این دو دستگی پی برده باشند و غالباً رؤسای ملکی و مذهبی آنها با هم بر سر ریاست کشمکش دارند و تابعین آنها کور کورانه بر ضد یکدیگر میباشند و البته عین اوضاع مرکز بتفاوت درجه در هر نقطه از نقاط مملکت ظاهر است خصوصاً که در ماههای آخر درباریان و روحانیان درباری مستبدین ولایات را واداشته اند عملیات آزادینخواهان را که در انجمنهای ایالتی و ولایتی بر ضد استبداد و درباریان کار میکنند عقیم بگذارند و دو دستگی شدید در همه جا آشکار گشته و بدیهی است اشخاص بالنسبه روشن فکر طرفدار حکومت ملی و مجلس و مشروطه هستند و کهنه پرستان و بیخبران از روزگار طرفدار درباریان و دربارند و تا این وقت قوت و قدرت در دست فرقه اول بوده کهنه پرستان در چنگال آنان مقهور بوده اند ولی اینک قضیه بعکس شده و در تمام مملکت باستثنای آذربایجان بیرق حکومت

در ولایات بعد از خرابی مجلس

استبدادی بلند میشود ملاکین و مستبدین در هر لباس روی کار آمده مجلس و مشروطه و حکومت ملی و قانون را کفر و زندقه و طرفداران آنها را کافر و زندق و واجب القتل می‌شمارند در اینحال پیدا است که آزادبخواهان بیچاره در ولایات که اغراض خصوصی زیاد و پناهگاههای مطمئن نسبت بمرکز کم است دچار چه بدبختیها میگردند چه اشخاص وطن دوست کشته میشوند و چه اموال و اغراض بیاد فنا میروند و همان حیدری و نعمتی پیش اکنون مستبد و مشروطه یا مسلمان و کافر نامیده میشود عجبا در بعضی از ولایات شمالی که انگلیس کمتر نفوذ دارند و نمیتوانند اشخاص خطرناک را حمایت کنند یعنی از روسها و آهیدین خود ملاحظه میکنند کار بد رفتاری مستبدین با مشروطه خواهان بجائی میرسد که مؤسسات روس در آن مکانها از مشروطه خواهان حمایت کرده آنها را پناه میدهند و از شر مستبدین نگاه میدارند چنانکه در گیلان نظایر بسیار دارد ولی بدبختی است که این برای اشخاص معروف و متمول است و الا بیچارگان باین چاره هم راهی ندارند خلاصه اگر چه مقتضی است بشمهائی از وقایع ولایات هم بعد از توپ بستن بمجلس و برهم خوردن مشروطه اشاره کنم ولی بدو سبب شرح آن وقایع را بتاریخهای مستقیم و مفصل مملکت و بوقت خود که برده از روی حقایق برداشته شده باشد و وسائل استخبار بیشتر در دست باشد موکول نموده فقط مختصری از اوضاع اصفهان را مینگاریم و بعد از آن باحوال آذربایجان که استثناء شد بطور اجمال میگردانیم.

اما اصفهان کسانی که جماد اول کتاب مرا خوانده میدانند در اصفهان نفوذ روحانیان بیشتر از همه جای ایران است یعنی از بقایای اوضاع و احوال روحانیان عهد اخیر صفویه هنوز آثاری در آن شهر دیده میشود اول شخص روحانی نمای آن شهر اول یادوم ملاک و متمول آن شهر است حکومتهای وقت هم برای برگردن کیسه خود یکی دو تن از این قبیل روحانی نمایان را راضی نگاه میدارند و لقمه‌هایی از آنچه میبرند بهلق آنها میگذارند و گاهی در کارهای کوچک ضرر اندک را تحمل کرده توسط آنها را از مقصرین میپذیرند تا بحوزه ریاست آنها رونقی داده بتوانند آنها را در دهان خلق بمنزله

فصل سی و هفتم

هو بزه دهنه قرار داده از تعرضانی که بر ضد آنها بشود جلوگیری نمایند .
در سالهای آخر شیخ محمد تقی نجفی که خود را با آقا نجفی معروف کرده در رأس
اینگونه روحانی نمایان در اصفهان واقع شده است .
آقا نجفی در ابتدای تبدل اوضاع سیاسی مملکت که مستلزم محدود ساختن
اختیارات غیر محدود نوع او بود مخالفت میکرد و میخواست مشروطه را کفر و مشروطه
خواهان را کافر بخواند ولی چون پیشرفت کار مشروطه را میبیند و بر ریاست و تمول
خود نگران است مدتی سکوت میکند و بالاخره با مجلس و مشروطه اظهار مساعدت
مینماید خصوصاً که میبیند برادر خود حاج آقا نورالله که دارای ذوق ادبی است و خود
را تجدید خواه معرفی میکند طرفدار حکومت ملی و در رأس آزادیخواهان اصفهان
واقع شده و اگر مخالفت کند باید باوی طرف شده جنگ خانگی بنماید این است که
در تمام مدت مجلس و مشروطه آقا نجفی با مهارتی که در اینگونه از امور دارد خود را
بیطرف متمایل بمشروطه نگاه داشته روحانیان مخالف مجلس از نجف و طهران و ولایات
دیگر مکرر خواسته اند او را با خود همراه کنند نپذیرفته ولی بدیهی است که در باطن
بیکار نبوده است چنانکه بعد از بتوپ بستن مجلس شخص مزبور از پسر پرده در آمده
خود را طرفدار سیاست روحانیان مخالف مجلس معرفی میکند و معلوم میشود در باطن
باشیخ نوری در طهران همصفت بوده در باریان از او اطمینان داشته اند که اصفهان را
بدست او نگاه خواهند داشت و نمیگذارد برادر خود با آزادیخواهان دیگر در آن
شهر بر ضد در باریان قیامی بنمایند و هم باید دانست که اصفهان چنانکه مکرر گفته شده
است بواسطه محل جغرافیایی که دارد بمناسبت سیاست روحانی نمایی که در آن هست
از قافله تجدد خواهی حقیقی دور مانده و هیجانهای آزادی طلبی آنها بر ننگ سایر
هیجانها غالباً رنگ دین و مذهب بخود میگیرد و تعطیلات خنده آمیز و سخریه انگیز مینماید
مثلاً در موقعی که مقرر بوده است از ولایات بحمايت مشروطه مجاهد بطهران
بباید انجمنهای ملی اصفهان هم هر کدام یکمده مجاهد تفنگ بدست تهیه دیده اند
بی آنکه معلوم باشد تیر اندازی میدانند یا نه و در موقع نمایش قوه خود برای مساعدت

در ولایات بعد از خرابی مجلس

با مجلس شورایی انجمنهای اصفهان بصورت دسته سینه‌زن و عزادار از شهر حرکت کرده بقبرستان تخت فولاد رهسپار میگردند و از جمله نه‌ایشهای تازه مضحک این هیجان ملی یکی این است که جمعی از درویش در طلیعه این نمایش نظامی واقع شده هر يك يك هاردرشت در دست دارد آنرا نمایش میدهد و این برای تخویف مستبدین است و بهمین جهت این نهضت در اصفهان به نهضت مار معروف میشود .

خلاصه روز توپ بستن بمجلس ملی در طهران بیریق استبداد در اصفهان بدست آقای نجفی بلند شده بدان میماند که نیابت پـولکنیک لیاخوف را بعهده گرفته باشد نهایت لیاخوف روسی با سر نیزه و توپ و تفنگ در طهران بر ضد مجلس و مشروطه قیام میکند و این آقای روحانی بزور تکفیر که مجلس و مشروطه و انجمن ایالتی و بلدییه و تمام آثار مشروطه را جدا جدا تکفیر کرده پول دادن برای اصلاحات بلدی را حرام میشمارد در صورتیکه همین شخص دو هفته پیش بطهران تلگراف کرده است مخالفت با مشروطه مخالفت با امام زمان است و قشون دولت اگر با مشروطه خواهان بچنگد در حکم قشون یزید و ابن زیاد میباشد و اینک خود در لباس دیگر میکنند همانکار را که قشون دولت در طهران کرد خلاصه روز بیست و سیم جمادی الاولی انجمن ایالتی اصفهان برهم خورده مشروطه خواهان بعضی گرفتار و بعضی متواری میشوند حاج آقا نورالله رئیس انجمن از اصفهان مهاجرت میکند و استبداد بتمام معنی در آن شهر حکم روا میشود آقای نجفی در اصفهان میگوید اگر خونی در راه مشروطه باید ریخته شود خون من است و راست میگوید اگر مشروطه ما بحقیقت مشروطه بود باید آقای نجفی و امثال او را در هر کجای مملکت باشند محاکمه عادلانه کرده در ازای تهمتیه که باسلام زده خود را حجت آن خوانده‌اند و در مقابل تجاوزات که بنام شرع مقدس بنواهیس الهی و بجهان و مال و عرض مسلمانان نموده و تقویتی که از ستمکاران برای استفاده شخصی نموده‌اند مجازات داده خون آنها را بریزند و دامان پاک روحانیان حقیقی را از لوث همکاری اینگونه اشخاص دنیا طلب نامسلمان پاک نمایند ولی مشروطه ماناقص و غیر خالص بود و نتوانست بوظایف حقیقی خود قیام کرده حق را از باطل جدا نماید

اینست که باین صورت فضح و بدست اینگونه اشخاص وقیح برهم میخورد تاکی ملت رشد سیاسی یافته بتواند باحقوق حق مشروع خود قیام نماید .

و اما آذربایجان که در حفظ اساس حکومت ملی ایستادگی کرده با دولت استبدادی طرف میشود و غالب میآید شرح بطور اجمال اینست که آذربایجانیان علاوه بر صلابت فکری که دارند و بیشتر شجاع و جنگجو هستند در اینموقع زیر بار تعذبات درباریان طهران که همه آنها را دیده و شناخته و بزرگ کرده اند نمیروند و بیچیک از آنها از پادشاه گرفته تا کوچکترین نوکرانش اهمیت نداده آنها را قابل اعتناء نمیدانند و خصوصاً که آزادیخواهان تبریز و دیگر ولایات آذربایجان میدانند اگر تسلیم حکومت استبدادی طهران بشوند دولتیان مرکز و مستبدین محلی از روحانی نماورجال کهنه پرست بر عرض و ناموس آنها ابقاء نخواهند کرد این است که مقاومت بامال و جان خود را برای نگاهداری صورت حکومت ملی بر اسارت بدست روس و روس پرستان درباری ترجیح داده با دولت استبدادی مخالفت مینمایند و دو چیز با درمیانی میکند که آنها در کار خود کامیاب میگرددند .

اول آنکه مهدی قباخیان منبر السلطنه که اخیراً والی مشروطه خواه آذربایجان شده و از روی اصول مشروطیت با انجمن ایالتی و نمایندگان ملت کار میکند از اوضاع مرکز و احوال درباریان و سیاست داخلی و خارجی دربار کاملاً اطلاع دارد در اینوقت که مرکز مشروطیت مقهور دست مرکز استبداد میشود نه تنها صلاح خود را نمیدانند که در تبریز با آزادیخواهان طرف شود و اوامر استبداد را بموقع اجرا بگذارد بلکه معناً بمشروطه خواهان کمک کرده تمام قوای حکومت ملی را که در دست دارد حتی ذخیره قشونی و غیره را تسلیم انجمن ایالتی کرده راه اروپا را در پیش گرفته روانه میشود و این از دو جهت بحال ملیون آذربایجان مفید میگردد یکی آسایش خیال از طرف حکومت محلی که با آنها طرف نمیشود دیگر رسیدن بلوازم جنگی مهم که تا مدتی میتواند برای آنها وسیله مدافعه بوده باشد .

دوم آنکه یکن از خوانین آذربایجان که خود را طرفدار مشروطه نموده و با

عده کمی از سواران خود از انجمن تبریز حمایت میکنند در موقعیکه طرفداران استبداد از هر طرف بشهر هجوم آورده به خیال خود شهر را بتصرف در آورده اند و مشروطه خواهان راه نجاتی ندارند قیام نموده با قطار روی پیراهن بسته بیرون میآید مجاهدین را جمع میکنند و پای جان میزنند و او ستارخان قرچه داغی است ستارخان رئیس مجاهدین میشود و در اینحال انجمن ایرانی تبریز هم دست و پای خود را جمع کرده قوای آذربایجان را در دست گرفته برای دفاع از حکومت ملی میباید و مجهز میگردد و بقدر لازم استعداد تهیه کرده شهر تبریز را بغیر از دو محله که مرکز مستبدین است سنگربندی مینمایند و برای دفاع از هر قدر قوه که از طهران برود آماده میشوند روابط آنها با طهران قطع میشود و از بودن رابطه مابین مستبدین روحانی نما و غیر روحانی تبریز و طهران جلوگیری مینمایند و محمد علی شاه بندرستکاری و بی اعتدالی که بدست او و کارکنان محلیش در مدت اقامت آذربایجان در آن مملکت پاشیده اینک حاصل تلخ آن را چشیده آذربایجان بمنزله خار درشتی در دیده او میشود محمد علی شاه تصور میکند بدست مستبدین آذربایجان در هر لباس میتواند غائله مخالفت مشروطه خواهان را بر طرف سازد ولی زود ملتفت میشود قوت در دست مخالفین او است و از موافقین محلی برای او کاری ساخته نیست چنانکه مهمتر اسباب که او برای خود در تبریز تصور میکند رحیم خان چلیپا نلو است که با يك عده سوار در تبریز است و او را برای چنین روز آماده گذارده يك حمله ملیون رحیم خان و اتباعش از شهر تبریز خارج شده در گوشه می بخودداری میردازد و یگانه امید شاه بیاس میگردند ناچار يك فوج سرباز با آذربایجان میفرستند سربازان گرسنه برسیدن آنجا اسلحه خود را ریخته بعنوان اینکه با ملت جنگ نسیکنیم فرار مینمایند و این واقعه بر ناامیدی شاه بسی افزوده است و طولی نمیکشد که شاه میفهمد غائله آذربایجان سرسری نیست و باین سمتیها نمیشود آنجا غلبه یافت ملیون همه باهم اتفاق کرده اند مستبدین مقهور و منکوبند جنگجویان تدارک مدافعه را از هر جهت نیکو دیده استعداد کافی دارند سنگربندی شهر تبریز از روی نقشه صحیح و بدست اشخاص بصیر شده در سنگرها اسباب فشنگ ریزی و اصلاح اسلحه بقدر لزوم

تهیه دیده‌اند آزادیخواهان قفقاز سرآسلحه و لوازم و اشخاص جنگی و جنگ آزموده و مجاهدین بمبانداز و غیره بدانجا میفرستند و میدان جنگ مشروطه و استبداد مهمی در تبریز و اطراف آن مهیا است و برای رفتن بمیدان مزبور استعداد کافی لازم است این است که محمد ولیخان تنکابنی سپه‌دار را مأمور جنگ آذربایجان ساخته باندازه استعداد دولت استبدادی برای اوتیه قوه دیده اردوی مفصلی میخواستند بآذربایجان بفرستندی آنکه مختصر تزلزل در خاطر آزادیخواهان آذربایجان و طهران از تهیه این استعداد روی بدهد و تصویب برای آن بکنند بهر حال شرح وقایع آذربایجان را کتابی جداگانه لازم است و در این مقام بطور اشاره و اختصار مینویسم و باز در موقع نگارش قضایای عمومی پیش آمد های اوضاع آذربایجان را که تنها امید گاه آزادیخواهان تمام ایران است بمناسبت مقام خواهیم نگاشت .

باری در این وقت چنانکه از پیش اشاره شد تمام مملکت در تحت سلطه استبداد در بار و در تحت قدرت اداره قزاقخانه که صاحب منصبان روس بر آن ریاست میکنند رفته آزادیخواهان در تمام ولایات مقهور و مغلوب و بسیاری از آنها مقتول و بسیاری متواری و باقی در زواریای خمول بانهایت پریشان حالی امرار وقت نموده انتظار پیش آمدن روزهای بهتری را دارند و روی دل همه بجانب فتوحات ملی آذربایجان است و از همه جا هر چه بتوانند بدانجا میفرستند بلکه یکمده از آزادیخواهان خارجه نیز آنها را کمک میکنند چنانکه بسکرویل (۱) آمریکائی جوان آزادی طلب از روی وظیفه وجدانی از کار معلمی که در تبریز دارد دست کشیده بمجاهدین خدمت میکند و جان خود را هم در راه مجاهدت بنثار مینماید نام نیک او در تاریخ آزادیخواهی ایران تاابد پاینده است بدیهی است مجاهدین از امنه و گرجستان هم بواسطه قرب جوار آذربایجانیان را از مساعدت خود بی بهره نمیگذارند .

بالجمله شاه و درباریان او که از سیاست مهیب روس مدد میگیرند بواسطه اسبابچینی سفارت روس در طهران و موافقت انگلیسان با آنها بدول و ملل عالم وانمود میکنند

در ولایات بعد از خرابی مجلس

که شاه از روی حق و انصاف مجلس را خراب کرد و مشروطه را بر افکند تمام خلق صلح و سلامت طلب ایران هم چه در مرکز و چه در ولایات با عقیده شاه همراهند و از دست مشتی آشوب طلب که بعنوان مشروطه خواهی مملکت را آشوب کرده آتش فتنه را برافروخته اند در عذاب بوده اند و اکنون خوشحالتند که بنیان فتنه و فساد برکنده شده پایه کارهای مملکت در جریان عادی خود افتاد در صورتیکه خوانندگان کتاب من میدانند نقشه آشوب مملکت در دربار کشیده شد و طوفان فتنه انگیزی و قتل و غارت از دربار برخاست برای پیشرفت نکردن کار حکومت ملی و برای برچیدن بساط مشروطیت و اگر نبود تحریکات درباری و خارجه همان مشروطه ناقص و آلوده باغراض اشخاص مانند سلامت نفس و حس اطاعتی که در توده ملت ایران هست اثر نیکوی خود را بخشیده میوه های شیرین بار می آورد چنانکه يك نظر بعملیات قانون گذاری مجلس اول با بی تجربگی که داشت این مدعا را ثابت مینماید در اینصورت اگر تمام ولایات ایران بعد از توپ بستن بمجلس ساکت مانده تسلیم حکومت استبدادی بانعشاه و اداره قزاقخانه روس میشدند و از هیچ سرصدائی بلند نمیشد تیر تدبیر حق شکنانه درباریان بهدف آمده بآرزوی خود رسیده بودند ولی خدایخواست بذری که با هزار مشقت پاشیده شده و باخون حساسترین فرزندان این مملکت آبیاری گشته است از میان برود این است که این سعادت نصیب آذربایجان شده نفعه مخالفت از آن سرزمین بلند میگردد و بعالمیان ثابت میکند اقدامات حکومت بانعشاه جابرانه بوده و قتل و غارت بهارستان از روی بغاوت و ستمکاری و بایک مشت مردم صلح طلب و حق جو که فقط در راه آزادی ملت و سعادت مملکت از همه چیز خود صرف نظر کرده برای احقاق حق مشروع خویش قیام نموده اند با سر نیزه بیگانه نباید طرف شده خون آنها را ریخت کعبه آمالشان را خراب کرد و بمقدساتشان بیحرمتی نمود.

کدام قومند از معدن ترین اقوام عالم که در میان آنها يك عده شرور و خودخواه نیست اگر در میان چند هزار نفر آزادیخواه ایران فرضاً چند نفر مفسد بسا تقلید ناقص کننده بی تجربه یافت بشود دلیل نیست که آن قوم بتمامه مفسد و فتنه جو بوده

فصل سی و هشتم

باشند چنانکه در مسئله بمب اندازی بشاه که این قضیه در دربار سلطنت محمدعلیشاه در سید تقصیرات ملیون و ذبحق بودن شاه نمودار ترین مطالب و باصطلاح گل سرسید شمرده میشود مطلبی است که قطعاً برخلاف اراده عموم آزادیخواهان واقع شده و اگر چند نفری هم بر فرض از این قضیه آگاه و یادر آن شرکت داشته‌اند بقدری مخفی بوده است که نزدیکترین اشخاص بمرکزهای ملی از نیت آنها آگاه نبوده رعایت عهد و پیمانی را که در نهم ذی القعدة همین سال بشهادت قرآن مجید بامحمد علی میرزا بسته‌اند بر خود و بر تمام افراد ملت لازم میدانسته‌اند و پیش از آنکه مخالفت شاه با تعهداتی که نموده آشکار گردد قصد جان او نمودن برخلاف همه چیز دانسته قصاص پیش از جنایت را قبیح می‌شمرده‌اند خصوصاً که معلوم نبوده است اگر محمدعلیشاه بدست بمب اندازان کشته شده بود در بسعادت مملکت بادریانی بمب اندازان و همستان آنها در سرکوچه باریک تکیه بر بریهای طهران آیا گشوده میشده و مملکت از هر مخاطره عظیم خارجی و داخلی محفوظ میمانده است یا نه بهر صورت مجاهدین آذربایجان روی ملت را سفید کرده فتح و ظفر هم پیوسته نصیب آنها می‌گردد و حقد و کینه که عموم آزادیخواهان بلکه اشخاص بیطرف از عملیات شاه و درباریان او دارند بضمیمه تنفری که در سرتاسر مملکت از دخالت‌های نامشروع روس و روس‌مآبان موجود است توجه فوق‌العاده ملی را بجانب سنگرهای محکم و خندقها و تپها و دخمه‌های پر پیچ و خم مجاهدین تبریز ایجاب نموده عموم ملت ایران باستثناء معدودی اطرافیان بانعشاء و همفکران آنها موقعیت مجاهدین آذربایجان را از خداوندمنان خواهان می‌باشند.

فصل سی و هشتم

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران

محمد علیشاه قاجار جوان مغرور بیخبر از اوضاع روزگار بعد از غالب شدن بر
مشتی رعیت بینوای خود و پس از خراب کردن مجلس شورایی و درهم پیچیدن بساط
مشروطیت خود را پادشاه مستقل و مالک الرقاب ایران میداند و اطرافیان نادان یا مفرض
و خود خواه و کج سلیقه او بعدی او را ستایش میکنند که مانند اسبهای سرکش باد
در دماغش افتاده خود را کاملاً بر مرکب آرزوهای خویش سوار دیده چشمش بواسطه غرور
موفور يك قدم پیش رو یا عقب سرش را مشاهده نمینماید.

محمد علیشاه در روز بیست و سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ از یکطرف سر باز و قزاق
و توپ و تفنگ بمجلس فرستاده از طرف دیگر اسباب فرار خود را از وسائل نقلیه مختلف
حتی اسب سواری زین کرده در جانب شمالی باغشاه نگاهداشته ملتزمین رکاب خود را
حاضر کرده است که اگر قشون او از ملیون شکست خوردند فرار نماید بدیبهی است
اینحالت انتظار و اضطراب بیش از دو سه ساعت نیست که معلوم میشود استعداد جنگی
ملیون بسیار کم است و غلبه باقشون دولت خواهد بود در اینوقت شاه امیر بهادر جنگ
و شاپشال و اشخاصی را که بظاهر از دربار دور شده بودند بدر بار میطلبید و قتل
فریدون را آزاد میکند و محبوسین سیاسی عدلیه و نظمی را که بامر مجلس محبوس
شده اند را میماند و امیر بهادر را سیپسالار میکند و مشیر السلطنه بریاست وزراء بنام
وزیر اعظم باقی میماند میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر خارجه و بعضی از وزرای

فصل سی و هشتم

مشروطه خواه را هم که از آنها اطمینان دارد بکارهای خود باقی نگاه میدارد و سعدالدوله مشیر و مشاور همه چیز در برابر است.

محمد علی شاه بعد از خراب کردن مجلس در باغشاه میماند آنجا عمارت میسازد و بواسطه خوش بینی که برای او داشته آنجا را محل اقامت خود قرار میدهد و بعد از استقرار براریکه سلطنت استبدادی روزی همانجا به سلام عام مینشیند سلام باغشاه که مکان آن را با فرش و قالیچه زینت نموده و مانند بارگاهی است که در مجالس تعزیه خوانی برای یزید درست میکنند خود روی صندلی که آنرا بروی تخت بلندی گذارده اند مینشیند وزراء و امراء دو طرف میایستند و بریگاد قزاق بریاست پلکنیک لیاخوف صف میکشد در حالیکه محمدحسن میرزا پسر دوم شاه لباس قزاقی دربر کرده جزء قزاقان ایستاده است ازین مجلس روحیات شاه و درباریان او برای کسانی که دارای نظر دقیق باشند هویدا است و از همینجا حال رجال مستبد را که در چنگال قانون و مشروطه گرفتار بودند و اکنون بال و پر گشوده اند میتوان یافت مخصوصاً قسمت روحانیان مخالف روحانیان مشروطه خواه که شیخ نوری طبعاً در رأس آنها قرار گرفته است شیخ نوری که در کشمکش با رقیب خود آقا سید عبدالله بهبهانی مقهور شده در گوشه خانه نشسته بود از روز بیست و سیم جمادی الاولی از خانه در آمده میدان ریاست شرعی را برای خود بیرقیب دیده خود را شخص اول روحانیان ایران میداند و اوضاع را کاملاً بر وفق مراد خویش مشاهده میکند کلمه اش در شاه و درباریان نافذ حکمش مطاع و رأیش در نزد شاه متبع میباشد شیخ نوری کمتر روزی است که با شاه خلوت نکرده شاه را مساعدت فکری نکند ولی بدبهی است شیخ نوری با وجود مقرفی شدن بهمدستی با شاه در خرابی مجلس و برهم زدن مشروطه و قتل و غارت مردم دیگر نمیتواند جنبه تقدس و روحانیت و مورد توجه خاص و عوام بودن را هم حفظ نماید زیرا که آن جنبه طبعاً از میان رفته است. شیخ نوری بعد از تبصیر آقا سید عبدالله و خرابی مجلس و برهم خوردن بساط مشروطه چون شخص زیرک و حساسی است حس میکند که آمد و رفت مردم نزد او فقط از ترس دوات استبدادی و برای توسط از این و از آن است والا مردم نوعاً از او

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول هجرات ایران

متنفر شده مقام قدس روحانی برای او باقی نمانده است شیخ نوری تصور میکند مقام حجة الاسلامی هم که سالها آنرا دارا بوده از دستش رفته است لهذا بصورت فرمان حجة الاسلامی از دربار محمدعلیشاه مباحث مینماید روحانیان دیگر هم که با شیخ همراه و برضد مجلس و مشروطه کار میکردند و مخدول و منکوب بودند مانند حاج سید ابوطالب زنجانی که مردی متکبر و خودخواه است و شاه بنصیحتهای او در ضدیت با ملت اعتماد بسیار داشت و مانند آخوند رستم آبادی و علامه محمد آملی و سیدعلی آقای یزدی و جمعی دیگر همه از گوشه انزوا درآمده بدربار رفت و آمد صحیحانه مینمایند و مشیر و مشار در امور دولت میشوند سید محمد یزدی و شیخ محمود و رامینی که در عدلیه بجرم خیانت بمشروطه محبوس بودند مستخلص و مورد مرحمت شاه میشوند و تصور مینمایند دور مخالفین آنها سپری شده و دوره ریاست آنها در رسیدن رجال مستبد همه بروی کار آمده هر کدام مرجع خدمت مهم میگرددند رجال مشروطه خواه که در حکومتها هستند همه معزول شده متواری یا خانه نشین میگرددند و مستبدین بجای آنها حکومت مینمایند میرزا صالح خان حاکم طهران غضوب شاه شده خانه او یغما میشود خیانتکارانیکه بکلمات تبخیر شده اند از طرف شاه احضار و با تشریفات و احترامات بطهران ورود مینمایند حتی قتل فریدون مورد انعام شاه واقع میگردد و این عملیات همه برخلاف مصالحت حقیقی شاه است زیرا بشیوه میرسانند و عموم خلق بیخبر خبردار میشوند که وقایع جانگداز دوره مشروطیت از قتل و غارتها در مرکز و ولایات و قضیه حضرت عبدالعظیم و واقعه عیدان توپخانه و حکایت قتل فریدون بارسای و نظایر آنها همه بدستور و برضای شاه و درباریان بوده است.

خلاصه محمدعلیشاه در کمال بیعلا حظگی در باغشاه سلطنت میکند و از هیچ کس و هیچ کجا ملاحظه ندارد مگر از دو جا یکی از آذربایجان که سالها آنجا بوده مردم آن ایالت را میشناسد و میداند جز جنگ کردن با آنها چاره ندارد و دیگر نجف اشرف که میداند رؤسای روحانی نجف غیر از آقا سید کاظم یزدی باقی با او مخالفند و بر عملیات اخیر او اعتراض سخت دارند لهذا برای جلوگیری از تعرض آنها با روحانیان

درباری مشورت کرده تلگراف ذیل بقلم آنها نوشته میشود و بامضاء شاه بنجف
مخبره میگردد.

صورت تلگراف شاه نمره ۷۴۱

«جنابان مستطابان آقایان ملاذالانام حجج الاسلام آیات الله فی الارضین ادام الله
تعالی افاضاتهم از قراریکه بعرض رسیده در اینوقت که برای جلوگیری اشرار و اعاده
نظم و امنیت داخله باره فی اقدامات کردیم مفسدین فرصت را از دست نداده تجمعات
هیئت علمای اعلام را مشهود نقل باره فی عنوانات و از آنطرف در مزاج عوام القای بعضی
شبهات مینمایند برای رفع اشتباه خاطر جنابان مستطابان عالی را یاد آور میشویم که
باهالی ایران عموماً و بذوات محترمه خصوصاً معلوم است در هنگام ارتحال شاهنشاه
مفقور پدر تاجدارم که در اوضاع مملکت و اساس دولت تغییراتی روی داده و مرا برای
نیابت سلطنت از آذربایجان بطهران احضار و تمام مهم مملکت را بعهده من واگذار فرمودند
بواسطه تقاضای مزاج هنوز قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بود از صح
شاهنشاهی مفقور نگذشته بلکه بواسطه بعضی عوائق نمیکذشت و هر چند عقلاهی
مملکت و علمای این فن استعداد مشروطیت را در ایران فراهم نمیدیدند و لوازم
اقدام باین امر بهیچوجه موجود نبود من مخصوصاً چون ترقی دولت و حصانت ملت
را در ایجاد و استقرار مشروطیت میدانم خودم بنفسه متصدی این امر شده برای حفظ
دین و دولت اسلام شیدالله ارکانشا قانون اساسی را در حالی که پدر تاجدارم را رقی و
قدرتی باقی نبود قلم را در دستش گذارده بعد از آن هم از ساعتی که بر تخت سلطنت
جلوس کردم تمام هم خود را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و تا آنقدریکه
در قوه داشتم و اسباب فراهم بود از پیشرفت این اساس قصور نوزیدم تا مشروطیت
دولت که آزادی ملت است قرار یافت و مستحکم شد لکن متأسفانه این آزادی را که
از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی از مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه
و خیالات فاسده خود که مباین و منافی با اساس شرع مقدس اسلام بود قرارداد در ذهن
عوام نوع دیگر رسوخ دادند خلاصه وقتی که در متمم قانون اساسی دیداد مذهب

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دوله‌سجوار ایران

رسمی اهالی ایران مذهب مقدس جعفری و قانون شریعت غرای احمدی صلوات الله علیه است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیر ممکن خواهد بود بانواع حیل و دسیسه گاهی بزبان ناطقه و در نانی بکنایه و اشاره در روزنامه‌جات باسم ترك كهنه پرستی و خرافات عقیده و اذهان سلیمه عوام را مشوب ساخته و مقاصد خود را در ضمن الفاظ و عبارات ظاهر الصلاح بلباس مشروطیت جلوه داده تا چندی عامه را از ذکر مصیبت و باره‌تی اعمال خیریه که بنای شرع بر آنها استقرار دارد بازداشتند و انجمن بایه تشکیل داده و گفتگوی آزادی اینطایفه را بعیان آوردند دیدم نزدیک است در اساس شرع مقدس نبوی رخنه انداخته و مقصود حضرت ختمی مرتبت را که انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی باشد از دولت اسلام زایل کنند چنانکه پاره‌تی از اعمال آنها را مستحضر شده‌اید بطوری اغراض خود را در ذهن عوام رسوخ دادند که علمای اعلام و بزرگان اسلام نیز از جلوگیری عاجز بودند باین اقدامات که بغرض آزادی و شورش طلبی آنها نزدیک بود دولت و ملت را دچار مخاطرات عظیمه نمایند و اساس سلطنت شش هزار ساله ایران را متزلزل سازند بر حسب وظیفه شخصی لازم دانستم که بیش از این نعمل و سکوت دارم اول برای حفظ دین و دیگر برای نگاهداری سلطنت که بخواست خداوند بقوت بازوی و جهد و کوشش اجدادم بمن تفویض شده است به یمن عنایت امام عصر عجل الله فرجه از آنها جلوگیری نمایم وجود آنها را که اسباب هرج و مرج و بی نظمی تمام مملکت گشته طرد و منع کنم و چون میدانم که برای حفظ حدود و مغایه کردن برای خصایط‌های محترمه پاره‌تی اشتباه کاری خواهند کرد شاید علاوه بر آنچه از مجمع ولایات منتشر ساخته نشر دهند لهذا یاد آور میشویم که مشروطیت دولت را من خود در کمال میل و رغبت امضاء کرده در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورایی ملی باتمام جدخواهم کوشید انشاء الله تعالی از برکت توجهات مخصوصه و ادعیه خالصانه جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقی و سعادت دولت و ملت خود من موفق گردم و از باطن آن ذوات مقدس همه نوع استمداد میجویم.

هیجدهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ (محمد علیشاه قاجار)

فصل سی و هشتم

جواب این تلگراف را فصل نهم میخوانید.

واما تأثیر خراب کردن مجلس شورای ملی ما در ممالک دیگر بدیهی است این واقعه از دو سبب در دل آزادیخواهان عالم اثر بد مینماید یکی مقهور شدن جمعی آزادی طلب بدست هشتی متمکار مستبد و دیگر دخالت قوه نظامی حکومت مستبد روس که منفور آزادیخواهان دنیا است در این واقعه جانگداز پس میتوان گفت عموم آزادیخواهان دنیا با ملیون ستمدیده ایران اظهار همدردی مینمایند و بطور خصوصی در سه مملکت همجوار ما تأثیرات مختلف هویدا است اول روسیه که دولت و ملتش را باید جدا کرد و از هر یکی علیحده صحبت داشت. اما دولت تزاری روس بدیهی است از این فتح که در طهران بدست صاحبمنصبان او شده بخيال خود مشروطه را که بمنزله هوی دماغ برای پادشاه جوان دوست و مطیع او بوده است ریشه کن نموده خوشحال است خصوصاً که در عین اتحاد ظاهری که با رقیب قوی پنجه خود انگلیس در ایران حاصل نموده در عالم رقابت باطنی این موفقیت را اگر چه با تحصیل رضای انگلیسان بوده است فتحی در مقابل انگلیس تصور مینماید و بر خود بسی میبالد و اما ملت روس مخصوصاً آزادیخواهان آنها از دو سبب از این پیش آمد ناگوار بسیار آزرده خاطرند یکی همانکه بطور عموم نسبت با آزادیخواهان دنیا گفته شد و دیگر بطور خصوصی که در این فتح حکومت استبدادی ایران بتقویت دولت تزاری روس در مبارزه حیاتی و طبقاتی که با دولتیان و مستبدین روسیه دارد شکستی برای خود تصور مینمایند اینست که از اظهار همدردی نسبت بملیون مغلوب ایران و اظهار تنفر و رشیدی از عملیات حکومت جابرانه خویش در یک مملکت ناتوان همسایه که تازه صراز خواب غفلت برداشته میخواهد در حوزه حقشناسان و حقوق طلبان بشری داخل گردد دقیقه می فروگذار نینمایند و این احساسات از ملت آزادیخواه روس در قفقاز بیشتر از دیگر ممالک روسیه هویدا است بواسطه قرب جوار با ایران و بسبب مناسبات بسیار قفقازیان با ایرانیان و بودن جمع کثیر ایرانی در بلاد قفقاز که اغلب طرفدار آزادی ایرانند و دیگر تأثیر شکست ملیون ایران در انگلستان - در انگلستان هم باید دولت و ملت را جدا کرد (باینکه خالی از

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول هجوار ایران

اشکال نیست) و نسبت بهریک جداگانه سخن گفت دولت انگلیس که میبیند بواسطه تحریکات شدید روس در دربار محمدعلیشاه بسبب نقشه انقلابی که از طرف درباریان ایران برای خلاص کردن خود از طوق مشروطیت سر تا سر مملکت ما پر آشوب است و طرق و شوارع روز بروز نا امن تر میگردد و بتجارت آنها زیان میرسد بآنی ندارند که ملیون ایرا را فدای منافع خصوصی خود نمایند و بصورت يك مجلس شورای نورسی که در قضیه شناختن عهدنامه ۱۹۰۷ مسیعی آنها با روس روی موافقت نشان نداده آنرا رد نموده است سیلی دردناکی بدست دیگری زده باشند تا بزدن آن سیلی دو کار شده باشد یکی تنبیه آزادبخواهان بر حرارت و کم تجربه ایران و دیگری دامن زدن به آتش تنفر ایرانیان از روس رقیب دیرینه خود خصوصاً که معذور آزاد نگذاردن محمدعلیشاه در اختیارات سیاست خارج مملکتی خود (که موجب مساعدت آنها با ملیون ایران در تبدیل اساس حکومت استبدادی بمشروطیت بود) بر طرف شده و عهدنامه ۱۹۰۷ تکلیف آنها را باز قییب خود در ایران و در وسط آسیا مبن نموده است بهبارت دیگر دولت انگلیس بمقصودی که در ترویج مشروطیت ایران داشته رسیده است در اینصورت اکنون صرفه و صلاح خود را در آن میدانند که اظهار علاقمندی بمواد معاهده ۱۹۰۷ با روس بنماید تا از آنرا بهحفظ سیاست خود در ایران موفق گردد اینجا است که بهحکومت ملی ایران مانند کارد کند شده ار کار افتاده نظر مینماید بلی در عین حال نمیخواهد تا وقتیکه حکومت مقتدر تابتی که طرفدار سیاست او باشد در ایران نباشد قانون اساسی ایران لغو گردد بهر حال آنچه در ایران رویداده اکنون در چشم دولتیان انگلیس سوء اثر نکرده بلکه صبی بر صرفه و صلاح سیاسی و اقتصادی خود میدانند و اماملت انگلیس مانی را که میتوان در مقابل دولت نام برد جمعی از آزادبخواهان تندر و انگلستان و ابرلاندهای مخالف دولت انگلیسند که آنها هم در اظهار تنفر از عملیات روس با اشتراك انگلیسان در ایران کوتاهی نمیکنند در صورتیکه تأثیر مهمی نخواهد داشت و بدیهی است که آزادبخواهان هندوستان و کلیه فارسیان ایران دوست هم در شمار این جمع میباشند و با ملیون ایران اظهار همدردی مینمایند

فصل سی و هشتم

همسایه سیم ما که خود در حال انقلاب است و مشروطه شدن ایران در مزاج حکم آن مستبد آن سوء اثر بسیار داشته و اکنون از شکست ملیون و فتح محمد علی شاه که روابط خصوصی با هم دارند خوشحال است دولت عثمانی است با سلطنت عبدالحمید خان دوم عبدالحمید از مشروطه شدن ایران که قهرآدر تزلزل استقلال و استبداد او مؤثر بوده است بی نهایت اندوهناک بود و اجازه نمیداد اندک خبر از اخبار حکومت ملی ما در جراید مملکتش منتشر گردد بدیهی است از فتح محمد علی شاه و خراب کردن مجلس و هرچیدن بساط مشروطه روح تازه بخود میگیرد اما عمر ایمن خوشحالی بسی کوتاه است زیرا که مقارن شکست ملیون ما و فتح دولت استبدادی در قسطنطنیه قضیه بعکس شده حکومت استبدادی عبدالحمید خان بدست جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی برهم خورده حکومت ملی تأسیس میگردد و بهمان اندازه که این قضیه در مزاج سلطان حمید سوء اثر کرده زندگانی را در کام وی تلخ مینماید رسیدن خبر شکست سلطان بدست ملیون عثمانی در مزاج شاه جوان تازه طعم استبداد را چشیده تأثیر نموده خاطر او را سخت مشوش میدارد در رسیدن سفیر کبیر جدید عثمانی نصوهی بیک بطهران بهر وسیله هست قلب او را جلب کرده نمیکذارند طرف توجه ملیون ستمدیده ایران واقع بگرد چنانکه در جلد سیم این کتاب خاطر خوانندگان از قضایای ارتباط آزادخواهان ایران و عثمانی آگاه خواهد گشت عجاناً میتوان گفت یکی از اطمه های بزرگ که بیفاصله بعد از غلبه محمد علی شاه بر ملیون ایران بر قلب او میخورد بحدی که از شدت عملیات جابرانه او و در باو یالش نسبت با آزادخواهان گرفتار در غل و زنجیر اندکی میگذرد رسیدن خبر فتح ملیون عثمانی است و شکست سلطان مستبدی که سی سال در مقابل آزادی ملت خود مانند سد آهنین پافشاری کرده است در اینصورت البته محمد علی شاه حق دارد از این پیش آمده ناگهان بینهایت آزرده خاطر باشد و شهید غلبه بر مشروطه خواهان بکامش تلخ گردد و این تلخکامی ضمیمه میشود بدو تلخکامی دیگری پافشاری آذربایجانیان در مخالفت با حکومت استبدادی او چنانکه در اوایل همین فصل بگذاشته شد و دیگر استاد کی سخت رؤسای روحانی عبات عالیات در رد عملیات حق شکنانه شاه و درباریان

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران

و تعرض شدید در جواب تلگراف شاه که عین آنرا در این فصل خواندید و جوابش را در فصل بعد خواهید خواند و هم احکام دیگر که از ناحیه مقدس رؤسای روحانی مزبور خطاب بشاه و دولت و روحانیان و رؤسای ایلات و عشایر ایران مخصوصاً رؤسای آذربایجان صادر میشود و ارکان باغشاه را متزلزل میسازد و ماهرچه از آنها را که بدست آمد در فصل بعد از این فصل و در فصول دیگر خواهیم نگاشت و بهر حال پیش از یکی دو هفته از خرابی مجلس و گرفتاری آزادبخواهان نمیگذرد که شاه از بابت قضایای آذربایجان و احکام روحانیان نجف و درهم شکن-تن اساس حکومت استبدادی عثمانیان پیش از آنکه لبش بخندد چشمش گریان میگردد و در عین حال که گرفتاران بیچاره باغشاه و اداره قزاقخانه و نظمی و انباردولتی روز و شب در شکنجه و عذاب جسمانی هستند شاه جوان بدبخت بسوء سیاست خود و درباریان بیگانه برست نادانش به عذاب و شکنجه روحانی گرفتار است .

فصل سی و نهم

تعرضات پشاه وقتل دو آزادیخواه

در فصل پیش از این نوشته شد که محمدعلی شاه در عین غرور غلبه بر ملیون و برهم زدن مجلس و مشروطه از دوجا نگرانست و روز بروز بر نگرانی او افزوده میشود یکی از مخالفت آذربایجانیان و دیگر از تعرض رؤسای روحانی نجف اشرف - برای جلوگیری از مخالفت مردم آذربایجان بفرستادن اردو متصل شده است و برای جلوگیری از تعرض روحانیان نجف بمنابع تلگرافیکه عیناً در فصل پیش نگارش یافت.

محمدعلی شاه و درباریان او و روحانیان درباری تصور میکنند با آن تلگراف علمای نجف را قانع نموده اند و چون قضایا گذشته و شاه بر تخت قدرت و استقلال جایگزین است رؤسای روحانی هم سکوت اختیار خواهند کرد و اگر جواب موافقی ندهند مخالف هم نخواهند داد ولی باید دانست که رؤسای روحانی نجف موافق با مشروطه علاوه بر وظایف دیانتی که دارند در مقابل آنها رقیب با... که رقبائی هست و هر قدر هم که آنها شخصاً مذهب الاخلاق باشند و دارای مقام شامخ حوزه آنها مجبور است در مقابل حوزه رقیب خود داری کرده تا آنجا که بتوانند دست از تعرض پشاه برندارند خصوصاً که عرابض کتبی و تلگرافی تظلم آمیز ملیون هم که در روزهای آخر کشمکش با شاه نرسد ایشان فرستاده شده همه رسیده است و آنها را تهییج شدید کرده تلگرافی که بزودی خواهد خواند بتوسطه نفر رئیس روحانی مشروطه خواه که پیش از اطلاع بر حبس و طرد آنها صادر شده است در اینموقع میرسد.

جواب تلگراف شاه از طرف رؤسای روحانی نجف اشرف

«تهران توسط جنابان مستطابان حجج الاسلام بهبهانی و طباطبائی و افجه دامت

مرضات پشاه و قتل دو آزاد پشوا

بر کاتبان حضور مبارک اعلی حضرت اقدس شاهانه خلد اللہم که پندار ادعیه خالصانه عرضه میداریم واضح است که اقدامات مجدانه داعیان محض حفظ دین مبین و قوت و شوکت دولت و ترقی ملت و ترقیه حال رعیت و صیانت نفوس و اعراض مسلمین بوده است مگر هم این معنی را نصحاً و خلوصاً تلکرافاً و کتباً به عرض رسانیده و بجزواب مساعد نایل نشدیم حالا دستخط تلکرافی و اصل و زیارت و موجب کمال اسف و حیرت گردید زیرا که معلوم شد باز انقباض خائنین و مفسدین و مخرضین اثر سمیت خود را بخشیده لزوماً خالصانه عرض مینماییم اگر اظهارات ملوکانه همان قسمی که مأمول است مبتنی بر واقفیت و بر



از راست بچپ : حاجی شیخ مازندرانی - حاجی تهرانی - آخوند خراسانی

آقای حاج شیخ عبدالله مازندرانی حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مضمون فرموده حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام که خیر المقال ما صدقه الفعالم تطابق داشت چنین روز گاران تازه برای دین و دولت و ملت دست نمیداد در اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین باین حد همتی نمیشد و چنانکه هم کماله در اینموقع واقعاً با اصلاحات

مملکتی متوجه بود این اغتشاشات مملکت ویرانه ساز خصوصاً آذربایجان که هزاران نفوس و اعراض تلف شده و میشود نمیشد و سرحدات مملکت چنین بیصاحب نمیمانند و پای اجانب بمملکت باز نمیشد و در طهران با آن امنیت بچنین هیئت موحشه تشکیل اردو نمیفرمودند دفع مفسد و قلع و قمع فرقه ضاله بایه خذلیم الله تعالی بوزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بر وفق قوانین مشروطیت امهل ما یکون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بایه منتشر مینموده بعرض اقدس نرسیده است هزاران افسوس که مفسدین نمک ناشناس محض تشرف بمقصود خودشان ساحت اقدس مارکانه را بچنین اقدامات موجب یأس کلی و مکرر نقض عهود و ایمان مؤکده آلوده و اینعهد فرخنده را که سزاوار بود سردفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامیهای ابدیه نمودند علی ایحال بدیهی است حفظ دین مبین اسلام و استقلال دولت اتنی عشریه شیدالله از کانهها بدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و التزام بدان بر قاطبه مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجبات است و این اقدام اخیر اگرچه موجب یأس کلی است لکن چنانچه مفسدین باز هم ذات اقدس را بحالت دین پروری و مملکتداری بگذارند امید است انشاءالله تعالی بحسن تدارک و اقدامیکه کاملاً موجب رفع وحشت عمومی باشد مبادرت فرموده کسبختگی کلی را خدای نخواست که تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض و اموال ملت اقتضای دیگر خواهد داشت رضا نخواهند داد و الامر لمن له الامر (نجل مرحوم حاج میرزا قاسم سره) (داعی محمد کاظم الخراسانی) (الجانی عبدالله المازندرانی) بعد از رسیدن این تلگراف بمحمدعلیشاه حواس او پریشان شده روحانیان درباری را دعوت کرده با آنها صحبت طولانی میدارد و میگوید علمای نجف مرا محارب خوانده اند من اگر اقدامی کردم به پیشنهاد و با مشورت با شما هموده است حالا هر طور میدادید جواب علمای نجف را بدهید آقایان هم با نهایت افسردگی از حضور شاه بیرون آمده در صدد میشوند با روحانیان موافق خود در ولایات بست و بند تازه نموده بلکه بتوانند بقوت اجتماع از تعرضات رؤسای روحانی نجف جلو گیری نمایند و نتیجه نمیگیرند و هم در این مقام مناسب

تعارفات بشاه و قتل دو آزاد بنهواه

است دیگر تلگرافات علمای نجف را که پیش از خرابی مجلس صادر شده است و در این ایام بظمان رسیده و یا آنکه پیش رسیده و نشر نشده درج نمائیم تا مقام مساعدت آن ذوات مقدس در نگاهداری اساس مشروطیت بهتر هویدا گردد.

تلگراف بتوسط علمای طهران خطاب بقشون دولت باین مضمون

عموم صاحبمنصبان و امراء و قزاق و نوکرهای نظام و سرحدداران ایران ایدهم الله تعالی را بسلام وافر مخصوص میداریم همواره حفظ حدود و نفوس و اعراض و امنوال مسلمین در عهده آن برادران محترم بوده و هست همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس قویم مشروطیت هر که باشد و ادنی تعرض بمسلمانان حامیان این اساس قویم جاریه با امام عصر علیه السلام است البته باید همگی ابداً بر ضد مشروطیت اقدامی ننمایند محل امضاء و مهر سه رئیس روحانی طهرانی و خراسانی و مازندرانی.

ایضا طهران توسط حجج اسلام بهبهانی و طباطبائی و افیجه دامت برکاتهم

عموم برادران لشگری و توپخانه و قزاق و رؤسای عشایر و ایلات و قاطبه عساکر اسلامیة دامت تائیداتهم بدانند سابقاً آن برادران گرامی تلگراف کردیم که حفظ و حراست نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهده کفایت شماها است حال هم صریحاً میگوئیم همه بدانند همراهی و اطاعت حکم شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی.

ایضاً تبریز بتوسط انجمن ایالتی تمام عشایر و ایلات و سرحدداران آذربایجان اردبیل و قرجه داغ و مشکین و میانج و ماکو و غیرهم دامت تائیداتهم

اهتمامات این خدام شریعت مطهره در تشیید اساس مشروطیت برای حفظ منتهی اتی عشریه و جلوگیری از دشمنان دین اسلام است و تمام دلگرمی ماها در این سعی و اقدامات بغیرت دینی آن برادران بوده و هست و آنچه برخلاف مشروطیت تا بحال از هر کس ظاهر شد همه بتحریر کات بوده حال علانیه خود شاه در مقام قتل مسلمانان بر آمده است لهذا صریحاً میگوئیم که اهتمام در تشیید مشروطیت چون موجب حفظ دین است

در حکم جهاد در رکاب امام زمان او و اخافداه و سر موئی همراهی با مخالفین و اطاعت حکمشان در تعرض بمجلس خواهان بمنزله اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی و هم باصفهان و شیراز خطاب بایل بختیاری و ایل قشقایی بهین مضمون تلگراف میکنند و بطهران خطاب بانجمنهای ملی در قلع و قمع هر کس مخالف مشروطیت باشد شرحی مینویسند این احکام هم بعد از وقوع میرسد و بطور خفا بدست مشروطه خواهان میافتد.

و نیز بعد از رسیدن خبر مشروطیت عثمانی بنجف اشرف که ضرورت بر رؤسای روحانی ایران آزادی کامل داده میشود که هر چند بخواهند بحکمران مستبد ایران در موضوع بر همزدن اساس آزادی ملت تعرض نکنند محدودی نداشته باشد بلکه موجب غشودگی کارکنان حکومت آزاد بخواه عثمانی باشد تلگراف ذیل را بطهران مخابره میکنند.

بتوسط جناب رئیس الوزراء حضور اقدس ملو کانه من الله علی الرعیته برأفته بدبختی و سوء حظ همین است که دولت علیه عثمانیه با آن درجه نفوذ و اقتدار و عدم قدرت احدی کائناً ما کان تغلف از او امر شاهانه را چون دانستند که امروز حفظ بیضه اسلام و قدرت و قوت دین مبین و دولت منوقف بر مشروطیت است اعلان مشروطیت فرموده اسلام و مسلمین را امر بلند و قایح آن عما قریب انشاء الله تعالی مشهود خواهد بود لیکن سوء حظ ایرانیان بخت بر گفته چنین نتیجه داد با آنکه شاهنشاه عبر و رماضی رضوان الله علیه این اساس مقدس را استوار فرموده بوده همینکه نوبت تاجداری بذات اقدس رسید احاطه خائنین خودخواه و دشمنان دین و دولت باریکه سلطنت یوما فیوما جز القای فساد و اغتشاش بلاد و تحریک مفسدین و انلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین و مکرر نقض عهد نگردید و آنچه داعیان و اساقضای و ظیفه و تکلیفیکه در حفظ دین و دولت و ملت که در عهد داریم دولتخواهانه است حکام رشته اتحاد و عدم قطع روابط استدعا نمودیم قولا کمال مساعدت اظهار و عملاً بر ضد حقیقت رفتار و بالأخره بیاز شدن

تعرضات بشاه و قتل دو آزادبخواه

لسان جسارت بمقام سلطنت مؤدی و نتیجه سوء تدابیر خائنین دفع فاسد بافسد شد و تفرقه کله دولت و ملت در تهنیدر دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید علمای عظام بعد از این همه اهانتها بنصرت دشمن روسی و استخفاف کلام مجید الهی عز اسمه و سایر شمائر اسلامیة که دول کفر هم محترم می شمارندالی غیر ذلک هیچ فرو گذار نکردند این دسته اعادی دین و دولت که خود را چنین دولتخواه قلم دادند تا مرزوبوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملت را بالهره معدوم و ملک را تسلیم اجانب نکنند مرادشان حاصل نخواهد شد لیکن سزاوار است ذات اقدس بخود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و دولت خود چه کرده و میکنند مقام سلطنت اسلامیة را وسیله هدم اساس دین عین و اعدام ملک و ملت فرموده اند آذربایجان از دست رفت حال بقیه هم معلوم است چنانکه بعد از این بنا بر نگاهداری باقی ماندگان دارند انشاء الله تعالی تدارک این شایع بجلب قلوب و طرد مفسدین و خاصه متذقین کلام الله و هاربین ملت و عقد مجلس محترم مبادرت فرموده زیاده بر این بر بیاد دادن دین و دولت همت نگمارند و این خدام شرع انور را با آنچه مهما امکان از اعلان آن بقاطبه مسلمین ایران و غیره تحذیر داریم ناچار نفرمایند انشاء الله تعالی (الاحقر نجل المرحوم میرزا خلیل قدس سره محمد حسین) (الاحقر محمد کاظم الخراسانی) (الاحقر عبدالله المازندرانی) و هم تجار ایرانی مقیمین استانبول بتلکراف حضوری با حجاج اسلام نجف گفتگو کردند و شرح وقایع طهران را اطلاع دادند و جواب خیلی مساعد با تمجید زیاد از اقدام سلطان عبدالحمید خان در اعطای مشروطیت بملت عثمانیه گفتند و اماتأثیر این وقایع و این تعرضات در دربار باغشاه باید دانست که محمدولیخان سپهدار از حکومت وارد و کشی آذربایجان استقامت دهد و عبدالحمید میرزای عین الدوله که یکی از مهمترین رجال دولت است و با آذربایجانیان هم سوابق بسیار دارد والی و رئیس اردوی آذربایجان میشود در صورتیکه باطناً از شاه راضی نیست و ناچار است این مأموریت را بپذیرد عین الدوله می رود به تبریز و از در صلح طلبی در آمده با رؤسای ملیون ملاقات کرده آنها را بصلح دعوت مینماید ولی تمام اقدامات او بی نتیجه مانده بالاخره ملیون بعین الدوله مینویسند که صلح باشاه شرایطی دارد که اول آنها دایر

فصل سی و نهم

شدن مجلس شورایی است در طهران و حفظ حقوق کامل در آذربایجان این خبر در دربار تأیید شد و می‌کنند و بضمیمه وصول تعرضات سخت رؤسای روحانی که بی در پی میرسد و می‌نویسند اگر مجلس داده نشود کمور گذشته جبران نگردد همه بایران حرکت خواهیم کرد شاه بی اندازه آزرده خاطر شده اجتماع مردم آزادخواه طهران هم در قلهک و در سفارت عثمانی چنانکه در فصل دیگر شرح داده میشود بر آزرده گی خاطر شاه افزوده روزی شیخ فضل الله و مشیر السلطنه و امیر بهادر را احضار کرده بآنها فحش میدهد و میگوید شما گفتید مجلس را توپ بند شما سر او داشتید مسجد را خراب کنم حالا بیاید جواب بدهید آنها هم با کمال کدورت از حضور شاه مرخص میشوند و شیخ نوری بعد از این مجلس پروبالی را که باز کرده بود جمع کرده از خانه کمتر بیرون می‌آید و بلکه کمتر دیده میشود در دربار هم اختلاف کلمه مین رجال دولت افتاده چند دسته برضد یکدیگر تشکیل میشود و هر دسته يك یا چند نفر از معمین طماع خودخواه را دستیار خود قرار داده برضد هم‌دیگر روز و شب کار میکنند تا جبراً آنکه شاه هم مانند یکی از درباریان برای خود دسته بندی دارد و اشخاصی را برای تحصیل خبر و اسباب کار بودن بخود اختصاص داده در خلوت با آنها سر و سری دارد و چنان مینماید که بزودی رشته امور دربار از هم گسیخته شود خاصه که پول هم ندارند و کسی هم به آنها قرض نمیدهد مالیاتها را نمیتوانند وصول کنند و در تمام مملکت مردم از دادن مالیات امتناع دارند و این مسئله بیشتر از هر چیز موجب پریشان خاطرگی شاه شده است خصوصاً میشوند رؤسای روحانی نجف عزم دارند اگر شله نصایح ایشان را نشنود مالیات دادن بلوا حرام نمایند که در اینصورت تمام مالیات دهندگان اطاعت این حکم شرعی را بر خود فرض خواهند شمرد و قهراً سلطنت محمد علی شاه منحل میگردد بدیهی است این تأثیرات علنی نیست چونکه بتدریج حاصل میگردد و صورت ظاهر را تا مدتی محفوظ نگاه میدارد چنانکه در عین حال از کشتن دوتن از آزادخواهان هم یکی در بروجرد و دیگری در طهران دریغ نمیکنند و آن دو تن سید جمال الدین واعظ و روح القدس میباشند.

تشریحات پشاه و قتل دو آزادبخواه

حال سید جمال‌الدین واعظ از روز ۲۳ جمادی‌الاولی که در بهارستان بوده بر نگارنده پوشیده است که بعد از متفرق شدن آزادبخواهان او کجا مخفی شده و با اینکه از يك با اندکی عاجز است چگونه خود را محافظت مینموده نمیدانم فقط میدانم



مرحوم سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی

که چند روز در طهران مخفی میشود و بعد با لباس مبدل و با اندک تغییر قیافه بطرف همدان رهسپار میگردد و با امید آنکه با میرزا محمد حسن خان مظفر الملک حکمران همدان

فصل سی و نهم

دوستی قدیم دارد و میتواند او را محافظت نماید مظفر الملك نوکری دارد حسین نام او را برای کارهای خود بطهران فرستاده او سید را بپیر لباس و هر قیافه باشد می شناسد اتفاقاً مراجعت نوکر مزبور بهمدان تصادف میکند با عزیمت سید جمال الدین بدان صوب در راه سید خود را تا آنجا که میتواند حفظ میکند که کسی او را نشناسد حتی به حسینخان نیز آشنائی نمیدهد و باینکه در یک کاری هستند و روبروی یکدیگر نشسته اند چون بهمدان میرسند میرود بحمام و حسینخان بمظفر الملك اطلاع میدهد از آمدن سید جمال الدین بهمدان مظفر الملك میفرستد سید را از حمام بدارالحکومه برده برای او منزل مخصوص که چندان در انظار نباشد تعیین کرده از او پذیرائی مینماید خبر بدو میرسد که سید در همدان و در خانه حکومت است شاه باتلگراف اکیدمی سپارد که سید را توقیف نمایند و باید دانست که سید در ایام ولایتعهد شاه مدتی در تبریز و مورد نهایت توجه ولیعهد یعنی شاه حالیه بوده است ولی در کشمکش مشروطه و استبداد نه تنها آن رابطه دوستی منقطع شده بلکه شاه بواسطه نطقهای مهیجی که سید بر ضد درباریان هستیه نموده طرف بغض شدید و درباریان است و در بغرض بودن از رفقای خود ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و بعض دیگر چیزی کم ندارد مخصوصاً سید طرف بغض شدید روحانیان درباری است و هر چه بتوانند شاه را در اعدام او بنام قساد عقیده تشویق مینمایند در اینوقت که معلوم میشود سید در همدان است قوه استبدادی دربار و کارکنان روس و روحانیان درباری همه دست بدست میدهند که سید اعدام گردد از طرفی مظفر الملك از سید نزد شاه باتلگراف شفاعت میکند و اورا ضمانت مینماید که منبعد برخلاف گذشته مداح شاه بوده باشد و علمای همدان را وامیدارد از او شفاعت نمایند ولی هیچیک مؤثر واقع نشده امر مؤکد بحاکم همدان صادر میشود که سید را اعدام نماید مظفر الملك اطاعت این امر را بر خود غیر مقدور دانسته استعفا میکند آنگاه تلگراف میشود که او را با میرافتم همدانی که اکنون حاکم بروجرد است تسلیم نماید امیرافتم سید را از مظفر الملك گرفته بروجرد میبرد و شبانه طناب بگردن او بسته او را با عذاب شدید بقتل میرساند و این در ماه رجب ۱۳۲۶ میباشد قبر او در

تصرفات پشاه و قتل دو آزادپشواه

قبرستان بیرون دروازه بروجرده است و اما روح القدس ابن مجاهد قوی القلب خراسانی چنانکه نوشته شد در روز مهر که در خیابان چراغ برق طهران در قهوه خانه موسوم به رتس اول کسی است که بر راه برقشون دولت از قزاق و غیره میگیرد ومدتی آنها را معطل میکند تا وقتیکه توپ بقهوه



مظفر الملک

خانه بسته آنجا را خراب میکنند و او را گرفتار مینمایند روح القدس با جوانی که سمت شاگردی او را دارد گرفتار میشود در دست قزاقان دچار آزار و شکنجه بسیار میگردد ومدتی در این عذاب و شکنجه است بالاخره او را بانبار دولتی میبرند انبار محبس قدیم دولت است که در دوره قاجاریه فجایع بسیار در آن واقع شده است و هر کس را میخواستند حبس او منتهی بمرگ شود او را در انبار محبوس میساخته اند در اینوقت بعضی از مقصرین را مخصوصاً آنها که در

جنگ شرکت عملی داشته اند بانبار میفرستند و روح القدس یکی از آنهاست بیچاره روح القدس شبهای بسیار را در انبار دولت با شکنجه و آزار بروز میآورد و بالاخره او را میدهند با قربای قزاقانی که نسبت میدهند این مجاهد قاتل آنها است تا قصاص کنند قزاقان او را باشد عذاب کشته بدنش را در چاهی که بمنزله قبر کشته شدگان در انبار است میاندازند.

فصل چهارم

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

برای پی بردن بزنگانی هفتاد و پنج روزه نگارنده باید بروز ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ که روز توپ بستن بمجلس شورایی است بازگشت نموده حال و کار مرا از آن روز تا موقع تبعید از وطن که جلد سیم این کتاب به آن سرگذشت شروع میگردد دانست ضمناً از قضایای واقعه اینمدت از طرف دولتیان و ملیون آگاه گشت آخر فصل سی و سوم نوشتم که صبح روز ۲۳ جمادی الاولی نگارنده نتوانسته خود را بیپارستان برساند و ناچار تا شب در همانخانه بسختترین احوال میگذراندم برای اینکه اگر در پی گرفتاری من به آنخانه بریزند خانواده من و صاحبخانه ها کمتر در وحشت و اضطراب بوده باشند خرابه ای است پشت آنخانه هوا که نازیک میشود میروم به آن خرابه و شب را در آنجا بروزم یا ورم در آنخرابه دیوار کوتاهی است که از آنجا میشود بیای رفت که درختهای کهن دارد مرا راهنمایی میکنند که اگر مأمورین دولت به آنخرابه آمدند از آنراه فرار کرده در باغ مزبور مخفی گردم لباس سفید در بردارم در موقعیکه کنار دیوار خرابه ایستاده راه فرار را ملاحظه میکنم همسایه های آنخانه که باقتضای فصل روی بام خوابیده اند و میدانند در آنخرابه کسی منزل ندارد و مرا از دور دیده میآیند بر سر دیوار خانه از صاحبخانه میبرسند در خرابه کیست هر چه میخواهند کتمان کنند نه میشود بالاخره میفهمند آن شخص من بوده ام بی نهایت مضطرب میشوند که مبادا بودن من در آن محل موجب خرابی خانه آنها و غارت اموالشان بشود و یا اسباب گرفتاری برای آنها فراهم بیآورد لهذا بر صاحبخانه فشار میآورند که این شخص امشب باید از اینمحل برود ولی بهر زبان هست آنها را راضی میکنند که من آنشب را آنجا صبح نمایم و فردای آن روانه گردم صبح زود از

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

واقعه شب آگاه می‌شوم و می‌بینم این واقعه همه را سخت پریشان خاطر دارد و چون روز نعیتم توانم از آنخانه بیرون بروم مصمم می‌شوم هر طور باشم روز را آنجا مانده شب از آنجا روانه شده جای دیگر پنهان کردم پاسی از روز بر می‌آید خبر می‌آوردند ملك المتكلمین و میرزا جهانگیر خان را در باغشاه کشتند خبر کشته شدن این دو دوست عزیز و صدماتی که بر آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و بر رفقای آزادیخواه رسیده و میرسد روز کار را در چشم من تیره و تار میکند خصوصاً که خبر می‌آوردند عنش جوانان مجاهد را مردان جرئت ندارند بردارند زنیاهمت کرده آنها را بر میدارند و آزادیخواهان را پی در پی گرفته آزار می‌رسانند و بقزاقخانه و باغشاه می‌برند این خبرها زیادتر اسباب وحشت اهل آنخانه میشود و من چاره ندارم مگر آنکه تا شب آنجا بمانم پیش از ظهر عیالم را می‌فرستم بخانه خود تا بمضی اسناد و نوشتجات مردم را از خانه بیرون برد که اگر بریزند بخانه و غارت کنند بصاحبان آن اسناد ضرری وارد نگردد هنوز عیالم من برنگشته است که از پشت آنخانه صدای توپ بلند میشود تصور میشود که دانسته اند من در آنخانه هستم و چون این خانه از خیابان بزرگ عقب افتاده خانه دیگر را مقدمتاً خراب میکنند در این حال خبر می‌آوردند خانه ظهیرالدوله را که نزدیک اینخانه است برای گرفتن مجاهدین که آنجا مخفی شده اند توپ بستند و هم خبر میرسد که در گیر و دار خرابی خانه ظهیرالدوله کسی فریاد می‌کرده است فلانی در این نواحی است او را هم پیدا کنید این خبر که میرسد بر اضطراب اهل خانه افزوده شده ناچار من از خانه درآمدم بهمان خرابه که شب را در آن بسر برده مخفی می‌کردم و در این حال عیالم من بعد از انجام کاری که از برای آن رفته است در خیابان در حین توپ بستن بخانه ظهیرالدوله تصادف کرده بحال غشوه در کنار خیابان میافتد حقیقتاً کار این خانم در این روز تقدیر کردنی است و رشادت مردانه میکند در اینوقت هم خود را نیاخته بخانه می‌رساند و مرا از این اضطراب خیالی در می‌آورد تا غروب آفتاب من در آن خرابه هستم یکی از همسایگان آن خانه که شب مرا در خرابه دیده و فهمیده است هنوز نرفته ام قرآن سر دست گرفته بر سر دیوار خانه آمده باهل خانه میگوید باین قرآن قسم اگر الان فرود می‌روم خبر میدهم بیابند او را بگیرند تاها آسوده

فصل چهارم

باشیم بدیهی است من نمیتوانم دیگر در اینخانه یاد آن خرابه بمانم ناچار برای بیرون رفتن حاضر میگردم در صورتیکه نمیدانم چگونه و کجا بروم بالاخره لباس نوکر خود را پوشیده او را لباس بهتری پوشانیده باتفاق از خانه بیرون میآیم و خیال میکنم اگر بگذارند بگذرم بخانه تاجری که در همسایگی خانه ما است و بامن دوستی دارد در فتنه شب را در آنجا بمانم و از آنجا فکری بروزگار خود بکنم از خانه بیرون آمده بنیابانی که پهلوئی سفارت انگلیس است وارد میشوم خیابان پراست از سوار قزاق و تمام توجه آنها باینست که کسی طرف سفارت نرود منم که این قصد را ندارم لهذا متعرض من نمیشوند - اتفاقاً در شبکه خالی رسیده هر دو در درشکه نشسته بسرعت طرف میدان توپخانه روانه شده در نزدیکی منزل تاجر مزبور پیاده میشویم حالا باید چند کوچه پیاده رفت دکانهای سرگذر باز است و چراغها میسوزد و کسبه آنها حدود مرا در هر لباس باشم میشناسند با وجود این کسی ملتفت نشده بخانه تاجر مزبور میرسم تاجر دوست من مرا که میبیند سخت مضطرب میشود و میگوید وضع خانه ما خراب است این دوروز برادران شما و جمعی دیگر اینجا مخفی بودند مادر زن من که عیال قزاقی است وضع را دیده و صریح میگوید امشب نباید کسی از این اشخاص در اینخانه بوده باشد از اینجهت آقایان بیرون رفتند حالا شما آمدهاید نمیدانم چه باید کرد از شنیدن اینواقعه و دیدن اضطراب خاطر صاحبخانه متحیر میمانم عاقبت میگویم خانه خود ما نزدیک است میروم بخانه خود جواب میدهد هرگز راضی نخواهم شد که شما امشب خانه خود بروید بالاخره برادرم حاج میرزا علیمحمد که همسایه تاجر مزبور است آمده فکر بسیار میکنم و قرار میشود آن شب را همانجا بمانم بی آنکه خانواده او بفهمند و صبح زود بروم بمنزل برادرم تا شب و شب از آنجا بجای دیگر نقل کنم برادرم اینقرار را میدهد و بمنزل خود میرود اگر چه برای او هم امنیت نیست ولی مسلم است اگر من خانه او باشم خطرناکتر خواهد بود خلاصه آنشب را در سردابه خانه تاجر صبح میکنم صبح زود در خانه را میزنند برادرم آمده ورقهئی در دست دارد که از خانه ما نوکرم بار مینویسد دیشب یکساعت از شب گذشته کسی آمد در خانه سراغ آقا را گرفت گفتم خانه نیست گفت من آدم معتضد دیوان

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنجروز

رئیس نظمیہ ہستم با او کار لازم دارم اگر اورا ملاقات نکنم بد خواهد شد فردا صبح ہر اتفاقی بیفتد از من گله نکنند معلوم شد همانوقت کہ من بخانہ تاجر وارد شدہام اجزای نظمیہ اطراف خانہ مابخیال گرفتاری من بودہ اند و اگر بخانہ خود رفتہ بودم قطعاً گرفتار میشدم رسیدن این ورقہ موجب رحمت برادرم شدہ سخت میترسد من بخانہ او بروم این است کہ باز بجوانمردی درست تاجر آنروز را ہم درہمان سردابہ کہ شب را بروز آوردہ بودم میمانم چون ساعتی از روز میگذرد صاحبخانہ میگوید صلاح این است من بیازار بروم احتیاط کنید خانوادہ من شما را ندانند چونکہ نگفتہام کیست اینجا مانده است تاجر میروند نزدیک ظہر صدای مادرزن صاحبخانہ بلند میشود کہ باز آمدہ و دختر خود را سخت میترساند کہ راضی نشود کسی در خانہ او مخفی گردد کم کم مادر و دختر شروع کردہ شرح یغماہای قزاقان را در مجالس و خانہای اطراف نقل میکنند و از مجلس و مجلسیان و مشروطہ و مشروطہ خواہان بدگومی زیاد مینمایند ہمہ را گوش میدہم و میگویم خدایا کی شب میشود کہ من از اینخانہ بیرون بروم خلاصہ شب میشود بقصد رفتن بخانہ یکی از دوستان کہ در انتہای جنوب شہر ظہران واقع است با لباس مبدل و باتفاق نوکر خود از آنخانہ در آمدہ در درشکہ نشستہ روانہ میشوم دو جا از عقب سر صدا میکنند درشکہ را نگاهدارند تا بیستد کیست ولی فکاہ نمیدارم آنجا کہ پیادہ میشوم و باید مدتی پیادہ بروم تا بآن خانہ برسیم چند نفر از مأمورین دولت مرا تعقیب میکنند ولی من بروی خود نیاورده اظهار وحشت نمیکنم و بخانہ می کہ باید بروم میروم آنها میفہمند من در کدام خانہ رفتم و ملتفت میشوند کسی در غیر لباس خود میخواہد مخفی گردد خلاصہ بواسطہ اینکہ مأمورین حکومت دانستہ اند در این خانہ کسی مخفی شدہ است و بواسطہ اضطراب شدید صاحبخانہ از بودن من در خانہ او آن شب را بزحمت در آنجا بسر بردہ صبح فردا مصمم میشوم بجای دیگر بروم ولی نمیدانم کجا بروم در اینحال شخصی از دوستان پدرم کہ مردی امین و خدا پرست است و صدقات دنیا را بسیار خوردہ میرزا مصطفی نام بآن خانہ وارد شدہ و از حال من خبردار میگردد مرا بمنزل خود کہ درہمان حدود است میخواند شب بعد در تاریکی شب

فصل چهارم

بمنزل او میروم چند روز در خانه او میمانم بدن صریحی بسیار میکند و هر چه از دست خود و خانواده اش بر میآید کوتاهی نمینمایند ولی رسیدن يك خبر نعمت این آسایش را هم سلب میکند و آن این است که حکومت نظامی میخواهد بپهانه اسباب غارت شده بمضی از خانهای محترمین و تمام خانهای شهر را بکاوند این است که نگران مانده زنی را بعنوان معالجه نزد یکی از دکتران شهر که با من دوستی دارد و با خارجه‌ها میرابطه نیست میفرستم و از او میخواهم با سفارت انگلیسی مذاکره کند اگر من خود را بقلهك که محل بیلاقی انگلیسان است و پدر من آنجا بانچه ملكی دارد برسانم میتوانم جان خود را حفظ کنم یانه دکتر مزبور ملاقات کرده اطمینان حاصل مینماید و مرا اطلاع میدهد در این حال مصمم میشوم بهر وسیله هست خود را بقلهك برسانم و در اینکار غلامعلیخان قنجر که سالها زحمت پرورش او را کشیده‌ام مرا مساعدت کرده و روز پنجشنبه سیم شهرج آ یعنی نهر روز بعد از واقعه خرابی مجلس در وسط روز بالباس مبدل سلامت بیاغ قلهك میروم و جان خود را از هر من خطر دور مینموم و پیش از آنکه کسی بر بودن من در قلهك آگاه شود پدر و برادر و تمام خانواده را از شهر بشمیران آورده تا يك اندازه خاطر مآسوده میگردد خلاصه بعد از ورود بقلهك که قدری آسایش خیال حاصل میکنم یادم میآید یانزده سال پیش از این شاهزاده محمد تقی میرزای رکن الدوله در طهران پدرم گفت بانچه قلهك را دارید با فروختید پدرم جواب داد دارم گفت بشما وصیت میکنم اگر هر چه را دارید فروختید این بانچه را بفروشید که روزی بکار شما خواهد خورد و امروز همانروز است که بانچه جان ما را حفظ میکند قلهك یکی از دهات شمیران است سالها است محل بیلاقی سفارت انگلیس شده در مقابله زرگنده محل بیلاقی روسهاست در آن ده روسها و انگلیسها در این ده بواسطه قدرت خود و ضعف دولت تصرفات حاکمانه مینمایند در این حال که من بقلهك وارد میشوم گرچه در منزل خود هستم ولی در واقع در تحت حفاظت انگلیسان در آمده اطمینان حاصل کرده‌ام که در اینجا برای من مخاطره جانی نخواهد بود با وجود این خیر بودن من در قلهك بان اندازه‌تی در دربار سوء اثر میکند که تصور میکنند بدون هیچ مزاحم میتوانند مرا دستگیر نمایند این

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

است که یکمده سر با سیلاخوری با عده‌ئی سوار قزاق مأمور میشوند مرا دستگیر نمایند
سوار قزاق مزبور بقلهك آمده اطراف منزل ما را میگیرند و فریاد میزنند مقصرا در
دامان خدا نشسته باشد او را خواهیم برد سفارت انگلیس بتوسط تلفن با دربار مذاکره
طولانی نموده تذکر مینهد که ترمض باین شخص که در خانه خود نشسته است چون
جنب باغ سفارت است در حکم تو همین بسفارت خواهد بود بالاخره سر بازو قزاق مزبور
را احضار کرده مراجعت مینمایند و این در روز پنجم جمادی الثانیه میباشد روز یکشنبه
ششم جمادی الثانیه مفتاح السلطنه بسرمفتاح المالك که مدیر کارهای سفارت انگلیس است
در وزارت خارجه از جانب وزیر خارجه علاء السلطنه نزد من آمده اظهار میکند شاه
بینهایت از شما دلتنگ است و میگوبد مردم با او توجه دارند بودن او در ایران موجب
زحمت خواهد شد و حتماً او را تبعید باید کرد گفته است هر طور امنیت میخواهد با او بدهید
که از آنجا بیرون آمده از ایران خارج گردد جواب میدهم خود را مقصد دولت و ملت
نمیدانم و میتوانم ثابت کنم که از روی غرض شخصی قدمی برنداشته‌ام با وجود این اگر
خاطر شاه از بودن من در خاک ایران تا ایندوچه متوحش است من بعض آسایش خاطر شاه
مسافرت میکنم البته بتوسط سفارت انگلیس جواب و سؤال خواهد شد و هر وقت آنها
اطمینان حاصل کردند خواهیم رفت دو روز بعد از این جواب و سؤال از طهران خیر
میرسد بکنفر مأمور حکومت و بکنفر قزاق بخانه ما رفته تمام حیاطهای ما را تفتیش
کرده اند و بالاخره سیدی از بستگان ما را که در آنخانه بوده برده اند نزد لیاخوف
او را استنطاق کرده بقید ضامن رها کرده اند و بیشتر نظر داشته اند بدانند من چگونه
توانسته‌ام خود را بقلهك برسانم بعد از این واقعه چند روز دیگر کسی متعرض من نمیشود
این خبر در شهر منتشر میشود که من توانسته‌ام در قلهك محفوظ بمانم جمعی از اشخاص
آزاد میخواهند بهر وسیله خود را بقلهك میرسانند و در بانات آنجا منزل میکنند و روز
بروز بر عنذ آنها افزوده میشود روز جمعه یازدهم جمادی الثانیه مفتاح السلطنه میآید و
میگوید بر حسب امر وزیر امور خارجه مطالبی را که شما گفتید راپرت کرده بشاه داده شد
جوابیکه دستخط فرموده اند این است که شاه در زیر راپرتی که مشتمل بر اظهار وطن

فصل چهارم

خواهی و بیقرضی من نوشته شده بمضمون ذیل دستخط نموده است. «وزیر خارجه این رابرت را بوزیر اعظم نشان بدهید در هر صورت عاجلاً باید قرار حرکت این سید و برادرش را بدهید که حرکت نماید بودن او در طهران اسباب فساد است» مفتاح السلطنه میسر شد حالا تکلیف چیست میگویم من برای مسافرت حاضرم ولی من اولاً باید ثابت کنم مفید نیستم بلکه مصلح و بعد از اثبات این مطالب و تحصیل امنیت از راه البته خواهم رفت مفتاح السلطنه ناامید از اینکه من بدون قید و شرط آنطور که شاه خواسته است بروم روانه میشود در این روز یکی از آزادیخواهان که در روز جنگ مجروح شده بود از طهران بقلهك آمده بر من وارد میشود و میگوید حالا که جان ما سلامت ماند نباید دست از خدمت برداشته آسوده بنشینیم و حقوق ما از میان برود ما چند نفر سفارت انگلیس در طهران رفتیم قبول نکردند وارد شویم و گفتند کار متحصنین این سفارت تمام شده است اگر میخواهید بمانید و امنیت ندارید بقلهك بروید ما هم آمده ایم و بودن شما را در اینجا غنیمت شمرده میخواهیم اجتماعی داشته باشیم و با مشورت یکدیگر کار بکنیم میگویم اینکار زود است حالا مردم تازه دانسته اند اگر قلهك بیایند ایمن خواهند بود تعجیل در این اقدام و اجتماع سبب میشود که از آمدن اشخاص بقلهك جلوگیری کنند و این راه امنیت مختصر هم بسته شود بگذارید مردم جمع شوند هر وقت جمع شدند هر چه تکلیف خود را دانستند خواهند کرد ولی شما میگویم شخص عاقل در مرتبه از راه خطرناك عبور نمینماید ما اگر بخواهیم بمذاکره تازه پردازیم اولاً باید خود را از اغراض شخصی خالی نماییم و برای رضای خدا بگوئیم و بشویم و ثانیاً باید ملتفت باشیم که چه نقص در کارهای ما بود که این نتیجه را داد آن نقص را بر طرف نمائیم تا اگر خدا خواست و بمطالبه حقوق خود کامیاب شدیم دیگر از مخاطرات ایمن باشیم برفقای خود تذکر بدهید که بقصد خالص و براه عقلانی قدم بزنند بلکه باحقان حق خود موفق گردند در آخر مجلس اصرار میکند که چند نفر از واردین قلهك امروز در محلی جمع میشوند و خواهش دارند شما هم بیایید مشورت نمایند میگویم امروز برای اینکار حاضر نیستم نه اینکه در واقع مایل نبودم بادروستان خود صحبت بدارم خیر بلکه اطمینان ندارم در میان آنها خبر چین نبوده باشد و به علاوه

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

چنانکه گفته شد این اجتماعات را زود میدانم میگوید تکلیف واردین قلعه را باید معلوم کرد کجا بمانند و چه بکنند میگویم شما خود منزلی بگیرید هر کس آمد آنجا وارد شود تا بعد تکلیف معلوم گردد عجلتاً غیر از تحصیل امنیت جانی مقصدی نباید داشت و بعد از دو روز جمعیت زیاد شده پهلوئی سفارت انگلیس بانگی میکردند چادری برپا میکنند و بی دربی مردم آنجا جمع میشوند و بازاریان تصور میکنند از باغ قلعه در آنوقت همان کار ساخته است که از باغ سفارت انگلیس در طهران در موقع گرفتن مشروطه ساخته شد البته این اشتباه بزرگ است زیرا که سفارت انگلیس در این روزها آن روز تفاوت بسیار دارد در روز دوشنبه بیست و هشتم جمادی الثانیه مفتاح السلطنه میآید و میگوید شاه از من پرسید در کار حرکت فلانی چه کردی گفتم کاری نکردم چون مشغول تصفیه کار متحصنین سفارت انگلیس در شهر بودم فرصت نکردم بکار قلعه بپردازم نام شما را برد و گفت او در قلعه مانده جمعیتی دور خودش جمع کرده است هر روز هم میفرستد از شهر جمعی را میبرد البته زودتر بسرو او را و ادا از این مملکت برود و نصیحتش کن که توقف او صحیح نیست جواب میگویم برای رفتن حاضر بودم ولی اولاً پول ندارم و در کار استقراض هستم و ثانیاً شاه دستخط کرده اند فلانی و برادرش هر دو بروند در صورتیکه من و برادرم هر دو باختیار نمیتوانیم حرکت کنیم یکی بواسطه کسالت پدرم و دیگری پرستار ماندن جمع کثیر اهل و عیال پس باید من تنها بروم و برادرم بماند میگوید کی خواهید رفت جواب میدهم لابد تا آخر ماه رجب طول خواهد کشید میگوید دیر است شاه اصرار دارد زودتر بروید میگویم اگر این اصرار بجز حرکت من برای مجازات اعمال گذشته من است که شنیدم عفو عمومی داده شده و اگر بملاحظه آینده است که من در خانه خود نشسته با کسی مراوده ندارم و از در این خانه بیرون نرفته‌ام چرا باید اینقدر اسباب خیال شاه شده باشد و بر فرض که عازم مسافرت بشوم بچه طریق اطمینان حاصل کنم میگوید سفارت انگلیس که هنوز رسماً در کار شما حرفی نزده است و چون شما در خود سفارت نیستید و قلعه هم با اینکه نزد انگلیسان حکم عمارت سفارت را دارد اما وزارت خارجه رسماً این مطلب را پذیرفته هر چه راجع بمداخله سفارت در قلعه است دوستانه فیصل میشود و روی کاغذ نمیاورند که رسمیت پیدا کند و سند

فصل چهارم

آنها شده حتی برای ایشان ثابت گردد در اینصورت سفارت نمیتواند رسماً در تحصیل امنیت برای شما در بیرون رفتن از قلمک اقدامی بکند بهتر این است که شاه دستخطی بدهد و آن دستخط را شما بفرستید به سفارت و سفارت بوزیر خارجه مینویسد که فلانی چون در قلمک منزل دارد و میخواهد برود و دستخط امنیت از شاه برای او صادر شده است او دستخط شاه را به سفارت فرستاده نزد ما سپرده است البته ما هم با واطمینان میدهیم که چنانچه و مالا در امان خواهد بود جواب میدهم اسباب مسافرت من فراهم نیست اگر دوات مرا گرفته بود و کشته یا اخراج کرده بود تکلیفی متوجه من نبود ولی اکنون که من مجبور از مسافرت باشم البته قراری باید برای طلبکارهایم بدهم که سر راه مرا نگیرند و تکلیفی برای خانواده ام معین نمایم تهیه خرج سفر بینم و اینکارها وقت لازم دارد مفتاح السلطنه میرود جواب بیاورد.

از طرفی مردمی که در قلمک جمع شده بالینکه اغلب اشخاص بیغرض و وطنخواه هستند بی نقشه و بی رویه رفتار نموده اسباب توحش شاه را فراهم میآورند و بالاخره رفتار دیگران دامنگیر من خواهد شد در اینصورت هر چه زودتر مسافرت کنم البته بهتر خواهد بود خصوصاً که میشنوم قنصل انگلیس بمحل اجتماع متحصنین رفته و گفته است جمعیت کردن شما در اینجا صلاح نیست و با حفظ صحت این آبادی منافی میباشد شما میدانید ما نمیتوانیم در کار داخله مملکت ایران مداخله نمائیم فقط ماحق تجارتی در اینجا داریم در اینصورت اجتماع شما در اینجا برای ما مضراست آقایان جواب میدهند ما از ترس جان خود اینجا آمده ایم و بیرون نمیرویم مگر آنکه ما را اجبراً بیرون نمائید گفته است شاید با آنجا هم بکشند نگارنده میداند توقف در قلمک و یا تحصن در سفارتخانه دیگر در اینوقت برای مطالبه حقوق ملی بکلی بی اثر است فقط برای حفظ جان اشخاص خطرناک مفید میباشد ولی حالی کردن این مطلب با اشخاص متفرقه که اینجا جمع شده اند بسیار مشکل میباشد و در عین حال افکار متشتی در میان همین جمعیت کم نیز دیده میشود که جمع آوری آنها هم آسان نمیشود و همه یأس آور است خلاصه روز چهارشنبه آخر ماه جمادی الثانیه باصرار سفارت انگلیسی که اینجا جمعیت زیاد نباشد

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

و هم بملاحظات دیگر بعضی درصدد میشوند که جمعی هم بسفارت عثمانی رفته آنجا متحصن گردند روز پنجشنبه و جمعه یکصد نفر علاوه بر آنچه در قلهک بوده اند از طهران آمده هر نه نفر آنها را بیک نفر میسپردند و بعد از ظهر روز جمعه این جمع در اطراف تجریش با هم وعده شده یکمرتبه بسفارت بیلاقر عثمانی وارد میشوند سفیر کبیر دوسه نفر از عقلای آنها را خواسته میبرسد مطلب شما چیست جواب میدهند ما امنیت نداریم پادشاه ما مکرر قسم بقرآن خورد و مخالفت کرد مجلس ما را بر هم زد علمای ما را تبعید کرد مسجد ما را خراب نمود جمعی از ما را کشت بایبها را اطراف خود جمع کرده است و مسلمانان را که غیر از عدل و داد چیزی نمیخواهند با اسم بایب تهمت میزنند و میکشند برادران ما را در آذربایجان گرفتار قتل و غارت کرده است عفو عمومی داده و باز در طهران و ولایات مشروطه خواهانرا گرفتار و معذب میسازد از اینجهت ما پناه بشما آورده ایم که بواسطه شما عرایض ما بشاه برسد سفیر کبیر قبول میکند که عجزاً بماند تا جواب از استانبول برسد سفیر کبیر عثمانی در اینوقت نصوحی بیک است اینمرد تازه بطهران آمده است بجای شمس الدین بیک که شرح حال او را در اول این کتاب نوشته ایم اینمرد هنوز اخلاق و عاداتش معلوم نیست در روز اول ملاقات شاه برخلاف رسم و عادت مدت طولانی با شاه خلوت داشته و هنوز معلوم نیست آنمذاکرات چه بوده و عاقبت این اقدام ملتخواهان چه خواهد شد عجزاً فایده صوری که دارد اینست که سفارت انگلیس ازین المعذورین که بود خلاص شد و تحصن در سفارتخانه اجنبی از انحصار خارج گشت ولی از طرف دولت فوراً در راه شمران و در اطراف سفارت عثمانی سوار قزاق میگذازد که نگذارند دیگر کسی بسفارت وارد گردد و هم از طرف سفارت انگلیس بمتحصنین قلهک پیغامی میبرد که باید در ظرف مدت ۲۴ ساعت متفرق شوید و پس از اصرار و الحاح متحصنین مقرر میدارند که بیش از اینکه هست در قلهک اجتماع نشود اجتماع سفارت عثمانی که بیش از قلهک موجب نگرانی شاه است و روز جمعه نهم رجب با دادن امان نامه از طرف شاه بآنها و وعده اصلاح کار آذربایجان و آزادی محبوسین طهران کار آنها خاتمه یافته متفرق میشوند روز یکشنبه ۱۱ رجب

فصل چہلم

باز از طرف شاه بر نگارنده سخت گرفته میشود که باید از ایران خارج شوی و دستخطی
بوزارت خارجه نموده برای من فرستاده میشود دستخط بخط خود شاه و بمضمون ذیل است:

در این باب
از شاه
بفرستد
مردان
در این
تدریج
تمام
و

مجلس شورای ملی
تاسیس شده است
در سال ۱۳۰۴

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

«وزیر خارجه از قراریکه میگویند جمعیت زیاد بقوليك رفته است و در باغات آنجا جمعیت پر شده نمیدانم راست است یا دروغ یا وجود آن قرار داد و نوشتجات رسمی دیگر نمیدانم سفارت چرا از اجتماع قوليك ممانعت نمیکند تمام این بازیهای صیدیهی است و حالا تکلیف چه چیز است نگارنده جواب میدهد که بنخودم و خانوادهم امنیت بدهند از تبعید برادرم که ناچار است بواسطه کسالت پدرم در طهران باشد صرف نظر کنند رفتن منم از روی اجبار نباشد خواهم رفت مفتاح السلطنه اندکی سختی میکند چون اطمینان دارم که جبراً مرا نمیتوانند تبعید کنند او را از منزل خود بیرون میکنم ولی بعد از ساعتی برگشته اظهار میکند دستور داشتم اول با شما سختی کنم که بروید و اگر نپذیرفتید بروم از سفارت انگلیس تقاضا کنم شما را خارج نمایند رفتم سفارت دیدم میگویند کسی بر فلانی حق ندارد حکمی کند میل دارد برود و میل ندارد در خانه خودش نشسته و آزاد است در اینصورت مجبور نیستید بمسافرت میگویم حالا که مجبور نیستیم بعضی اینکه خاطر شاه ایندرجه مشوش نباشد حرکت خواهم کرد نوشته امنیت برای خود و خانوادهم بیاورید و مرا آزاد بگذارید روانه میشوم فرستاده وزارت خارجه میرود و دستخطی از شاه بمضمون ذیل میآورد:

«وزیر خارجه بسیدیهی دولت آبادی و برادرش و پدرش لازمه اطمینانرا بدهید و خودش هم که میخواسته مسافرتی بکند ضرری ندارد برود شهر رجب ۱۳۲۶»
بعد از رسیدن این دستخط و تأمین نامه ها که اصلش در سفارت میماند سوادی دریافت میشود و سائل مسافرت را فراهم کرده بوعده غیر معلوم ترک وطن کرده عزیمت مینمایم صاحب منصب سفارت انگلیس چرچیل نام از نگارنده میپرسد کی حرکت خواهید کرد جواب میدهم همین در روز میگوید یک هفته دیگر بمانید برای چه میگوید چون شاه گفته است تا این شخص در ایران است من خواب ندارم بگذارید یک هفته دیگر هم نخواهد بپدر حال با رعایت احتیاط که در راه آسیبی نرسانند مصمم مسافرت میگردم شرح مسافرت یا تبعید مرا خوانندگان در جلد سوم این کتاب مطالعه خواهند کرد.

و الحمد لله اولاً و آخراً رجب ۱۳۲۶

فهرست اعلام جلد دوم

اجلال السلطنه، حسن خان ۱۲۳، ۱۶۰
 احتشام السلطنه، میرزا محمود خان ۴۱، ۴۳،
 ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲،
 ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴،
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶،
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۰،
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،
 ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۸،
 ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱،
 ۲۲۲، ۲۲۳
 احمد میرزا ۲۶۰
 اسدآبادی، سید جمال ۲
 اسدالله خان (میرزا) ۳۰۰
 اسدالله خان ۳۰۰
 اسکوئی، حاج عبدالرزاق ۷۵
 اسمعیل (میر) ۲۲۲، ۲۲۳
 اسمعیل سلطان ۱۷۶، ۱۸۹
 اصفهانی، سید عبدالرحیم ۲۹۸
 اصفهانی، سید عبدالوهاب — معین القلم
 اصفهانی، میرزا محمود ۲۷۴
 اصطهباناتی، حاج شیخ باقر ۲۱۱
 اعتضاد السلطنه ۳۱۰
 اعتماد السلطنه ۱۳۰

۶

آجودان باشی، اللهیارخان ۱۶۷
 آشتیانی، حاج میرزا حسن ۸۰۷، ۱۲۰، ۱۵۰، ۲۲۰،
 ۲۳
 آشتیانی، میرزا عباسعلی ۳۱۸
 آشتیانی، شیخ مرتضی ۷، ۱۶
 آشتیانی، میرزا مصطفی ۳۰
 آشتیانی، میرزا یحیی خان ۳۱۸
 آصف الدوله شاهسون، غلامرضا خان ۱۴۹،
 ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶
 آقا، حاج میرزا ۲۷۵
 آقاخان کرمانی (میرزا) ۲
 آتش ۲۰۱، ۲۲۳
 آملی، ملا محمد ۱۶، ۱۶۹، ۳۵۷
 ابراهیم خان (میرسید) ۲۰۲
 الف
 ابوالحسن (حاج) ۲۳۰، ۲۳۱
 ابوالحسن خان ۲۸۷
 ابرالسادات ۲۰۲
 اردبیلی، سید جلیل ۳۰۸
 ارشدالدوله ۲۷۱

۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴
۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱
۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷
۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳
۲۲۰، ۱۸۰، ۱۶۰، ۱۵۴

امین السلطنه ۱۲۵

امین الضرب، حاجی حسین آقا ۷۵، ۴۲، ۴۱
۳۰۳، ۲۷۴، ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۲۵، ۱۱۸
۳۱۳

امین الملك، حسن خان ۲۳۴، ۲۵۰، ۳۰۵
۳۰۹

ب

بروجردی، نعمت الله ۲۱۱

بروجردی، شیخ محمد ۱۲۱

یسکرویل ۳۵۲

بشارتخان ۳۱۸

بشکدار، حاج محمد حسن ۷۲

بهاء السلطنه ۲۵۱

بهاء الدین بیگ ۵۸

بهاء الراعظین ۱۳۵، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۶۸
۳۰۸، ۳۱۱، ۳۴۳

بهبهانی، سید عبدالله ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۱، ۹

۱۲، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۹

۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۸، ۶۰

۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۳

۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶

۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶

۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰

۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴

افجه ای، سید جمال الدین ۱۷، ۲۶، ۲۹، ۳۲۲
۳۶۷، ۳۶۴، ۳۲۹

اقبال الدوله کائناتی ۵۲، ۱۰۴، ۱۴۹، ۱۵۳
۱۶۱، ۱۶۲

اللهیارخان، حسن ۳۱۸

ام الخاقان ۹۶، ۹۷

امام جمعه، ابو القاسم (حاج میرزا) ۳، ۴، ۶
۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۰۹، ۱۴۰
۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۹

امام جمعه، میرزا زین العابدین ۱۵

امام جمعه، سید محمد ۲۹۲، ۲۸۳، ۲۸۲

امجد الملك ۳۲۵

امیر بهادر جنگ، حسین پادشاهان ۲۵، ۲۶

۲۸، ۳۳، ۳۲، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶

۵۷، ۸۲، ۸۷، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۵۳

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۲۹

۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۲

۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۶، ۳۰۴

۳۱۳، ۳۳۳، ۳۷۰

امیرخان سردار ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۱۰۴، ۱۲۹

امیر کبیر، میرزا تقی خان ۹۹

امین الدوله، میرزا علی خان ۱۲۷، ۳۳۲

امین الدوله، میرزا محسن خان ۳۳۲

امین السلطان، میرزا علی اصغر خان (اتابک اعظم)

۳، ۴، ۹، ۱۵، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹

۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰

۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸

۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷

۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷

۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۴

۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳

تبریزی، میرهاشم ۱۵۹	۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۵۵
تفرشی، شهیدی حسن ۳۱۸	۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۵، ۱۸۲
تفرشی، سیدعلی اکبر ۳	۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۵، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳
تنی زاده، آقا سید حسن ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸	۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳
۱۵۴، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۵۷، ۲۷۵	۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴
۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۷۲	۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
۳۴۴	۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳
تنگابنی، محمد ولی خان ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۲۵۲	۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷
۳۶۹	۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۷
	۳۷۵

ث

ثقة الملك گیلانی، میرزا اسمعیل خان ۱۸
 ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۴

بهبهانی، سید علاء الدین ۳۰
 بهبهانی سید محمد ۲۴، ۲۶۳
 بهرام خان خواجه ۳۱۸
 بهمن، میرزا علی اکبر خان ۱۱۱

ج

جلال الدوله ۱۴۱، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴
 ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰
 ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۷
 جمشید، ارباب ۲۷۴

پ

پرویز، حسین آقا ۲۵۷
 پطرس ۲۰۸

ت

تاجری، میرزا محمود ۲۹۸
 تاجر اصفهانی، میرزا آقا ۶۵
 تاجر تبریزی، حاج محمد اسمعیل ۱۹۶
 تبریزی، حاج میرزا ابراهیم آقا ۱۵۴، ۱۸۶
 ۲۵۴، ۲۵۷، ۳۱۱
 تبریزی، حاج محمد اسمعیل ۷۵، ۱۲۵، ۱۸۱
 ۲۷۴، ۳۱۸
 تبریزی، پری خان ۳۱۸
 تبریزی، حاج میرزا حسن ۱۲۹
 تبریزی، غلامحسین خان (صو در اسرافیل) ۳۱۸
 تبریزی، میرزا قاسم خان ۳۰۸، ۳۳۵

چ

چرچیل ۱۷۲، ۳۸۵
 چلیپانلو، رحیمخان ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۹، ۲۶۷
 ۳۵۱

ح

حاجب الدوله، مصطفی بحان ۳۲، ۵۲، ۵۳
 ۸۲، ۱۰۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۲۲
 حاج میرزا آقا ۱۵۴
 حامد الملك، میرزا احمد خان ۳۱۸

دولت آبادی، حاج میرزا علی محمد ۱۹، ۷۱،

۲۵۰، ۲۵۶، ۲۷۶

دولت آبادی، مجدیہ ۱۵۶

دولت آبادی، یحیی ۳۸۵

دهخدا، میرزا علی اکبر خان ۳۰۰، ۳۰۸،

۳۴۲، ۳۴۲

دهخدا، یحیی خان ۳۰۰، ۳۰۸

ر

رزاق، حاج محمد حسین ۲۵۸

رستم آبادی، ملا محمد علی ۱۶۹، ۱۷۰، ۳۵۷،

رسول، مهدی ۳۱۸

رشدیہ، میرزا حسن ۶۵

رضت الملك ۳۱۸

رکن الدولہ، محمد تقی میرزا ۳۷۸

روح القدس ۳۷۰، ۳۷۳

روسی خان ۱۴۳

ز

زرتدی، شیخ علی ۲۱۶

زنجانی، حاج میرزا ابوطالب ۶۱، ۱۶۹،

۱۷۰، ۳۵۷

زین العابدین (شیخ) ۲۶۸

س

سادات اخوی، حاج سید نصرالله ۱۲۵، ۳۱۳،

ساغراصفهانی، میرزا ابراهیم ۳۱۰

سالار الدولہ ۳۱، ۹۶، ۹۷، ۱۵۸، ۱۵۹،

سپهدار اعظم سید تنکابنی، محمدولی خان

سپهسالار، میرزا حسین خان ۳۳۰

سردار اسعد بختیاری، علی قلی خان ۶۸

جل المتین، میر سید حسن ۳۴۴

حیب (حاج) ۲۷۲

حسام الملك همدانی ۱۵۸

حسن ۲۰۱، ۲۲۳

حسن (میرزا) ۴۷

حسن (میرزا سید) ۱۶۸

حسین خان (میرزا) ۳۱۸

حشمت الدولہ ۲۶۱

حشمت نظام ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۰

حکاک، میرزا عبدالرزاق خان ۳۱۸

حکیم الملك، میرزا ابراهیم خان ۱۹۶، ۲۲۶،

۳۲۷، ۳۳۲

حکیم الهی، میرزا فضل الله ۲۲۸

حیدرخان سید عمراوغلی

خ

خراسانی، میرزا محمد ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۱

خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم ۳۶۵، ۳۶۶،

۳۶۹

خلخالی، سید ابوالقاسم ۳۱۸

خلخالی، میرزا عبدالرحیم ۳۴۴

خلیل (میرزا) ۳۶۵، ۳۶۹

خوئی، حاج امام جمعه ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵،

۲۸۶، ۳۲۷، ۳۳۳

د

داودخان (میرزا) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۰، ۲۵۷،

۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۳۲،

۳۴۵، ۳۴۱

دبیر الملك ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۸

دواساز، میرزا محمد علی خان ۳۱۸

سردار افخم، آقا بالاخان ۱۵۹

سردار گل ۲۴۱

سردار منصور رشتی ۲۴۱، ۲۵۰، ۱۵۱، ۲۵۴

۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۰

۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۸

سردار نصرت، رحیمخان ۱۲۸

سعدالدوله، میرزا جواد خان ۵، ۹، ۱۳۶

۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۶

سید السلطنه، میرزا فتح الله خان ۱۶۰

سید الممالک تبریزی ۳۴۴

سقط فروش، شیخ حسین ۲۸۶

سلطان المتکلمین، حاج شیخ مهدی ۸۲

سلطان علی خان ۱۲۴

سلیمان خان، میرزا ۳۰۵

مسار، آقا جواد ۳۱۸

سید بحرینی ۶۴

سید کمال ۱۸۶، ۱۸۹

سید محمد ۱۱۱

سید محمد (حاج) ۳۰۹

سید محمود (آقا) ۳۱۸

سید مصطفی (آقا) ۱۳۶

سید مطهر ۲۴۲

سید ولی الله ۱۱۱

سید ولی الله خان دکتر نصر (میرزا) ۱۹۶، ۲۹۲

سید یعقوب ۳۰۸

سیف الدوله، سلطان محمد میرزا ۱۱۰، ۱۵۸

۲۶۸

سیف الدین (شیخ میرزا) ۳۶، ۳۹

سیف الملک ۳۲۰

ش

شاپشال ۱۰۰، ۱۵۲، ۱۶۲، ۲۵۰، ۲۵۲

۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۸، ۳۳۲، ۳۳۶

شالچی، حاج محمد علی ۷۵

شاهرودی، حاج محمد تقی ۷۵

شجاع لشکر ۱۷۱، ۳۱۹

شریعتدار ۲۱

شریف خان ۳۰۰

شماع السلطنه ۴۴، ۸۷، ۹۶، ۹۷

شفیع (میرزا) ۳۱۸

شمس الدین بیگ ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۸۳

شوشتری، سید حسن ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۲۷۱

شیخ الرئيس، ابوالحسن میرزا ۳۳۴

شیرازی، سید محمد رضا ۱۶۸، ۲۲۵، ۲۵۰

۲۵۸-۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۰

۳۰۸

شیرازی، سید یحیی ۲۱۵

شیرازی، سید یعقوب ۳۸۳

ص

صاحب اختیار - فقاری غلامحسین خان

صارم الدوله ۱۶۸

صالح خان (میرزا) ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۵۳، ۳۲۲

۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۷

صدر السلطنه ۳۱۳

صدرالعلماء، میرزا محمد جعفر ۱۷، ۱۱، ۳۰

۳۷، ۵۸، ۶۸، ۹، ۱۰، ۱۳۰، ۲۱۴

۲۱۵، ۲۱۶، ۳۳۱

صدرالمحققین اصفهانی، سید جمال الدین ۶

صلح الملک ۲۲۳

طباطبائی، محمدصادق ۹۳، ۹۵، ۲۸۰، ۲۸۳
طهرانی، سید محمدعلی ۳۲۱، ۳۳۳
طهرانی، شیخ محمدعلی ۱۷، ۱۸

ظ

ظفرالسلطنه (حاکم طهران) ۶، ۱۷۵، ۱۷۶
۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵
ظل السلطان، مسعود میرزا ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۵
۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰
۲۱۲، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۸۴، ۳۰۷
۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۱
ظهیرالاسلام، سید جواد ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۶۷
۲۸۳، ۲۹۲، ۳۱۲
ظهیرالدوله صفا علی شاه ۱۵۸، ۱۶۸، ۳۷۵
ظهیرالسلطان ۱۶۷، ۳۴۱

ع

عباس آقا ← صراف تبریزی
عباس قلی (میرزا) ۱۶۰
عباس قلی ۳۳۹
عبدالسرب آبادی قزوینی، حاج شیخ مهدی
۱۲۹
عبدالله میرزا ۱۴۳
عسگر کاریچی ۷، ۲۲، ۲۳
عضدالملک قاجار، علی رضاخان ۹، ۶۳، ۸۱
۸۳، ۱۱۱، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۲۲
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱
۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹
۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۳، ۳۲۰

صراف، حاج سید محمد ۷۵

صراف تبریزی، عباس آقا ۱۴۲، ۱۴۳
۱۴۴، ۱۴۵
صنیع الدوله ۳۷، ۸۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۲
۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۰۵
۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
۲۶۲، ۲۷۹، ۳۰۵، ۳۱۳
صنیع حضرت، سید محمد خان ۱۵۹، ۱۶۰
۱۶۵
صویراسرافیل، میرزا جهانگیرخان ۱۶۸
۲۳۲، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۱
۳۰۰، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۲
۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۷۵

ض

ضیاءالسلطان تبریزی، امان الله خان ۱، ۵۶، ۲۰
۲۲۲، ۲۲۳، ۳۴۰

ط

طباطبائی، میرزا ابوالقاسم ۳۰
طباطبائی، سید احمد ۷، ۲۵، ۱۲۹
طباطبائی سید محمد ۹۱۷، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۴، ۱۹
۲۲، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۴
۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۰
۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۰، ۸۷، ۸۸، ۱۰۵
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹
۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۸، ۲۱۱
۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۷، ۲۸۲
۲۸۵، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵
۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۶۲، ۳۶۷
۳۷۵

غلام خان ۱۸۸، ۲۳۳
 غلام رضا خان ۱۶۸
 غلام رضا خان ۱۸۸، ۲۳۳
 غلام رضا خان ۲۸۸
 غلام سیاه ۱۸۸

ف

فانشکوف ۱۸۵
 فارسی، فریدون ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۳
 ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۲
 ۲۸۷، ۳۱۱، ۳۵۷
 فراشباشی، محمد باقر خان ۲۵۷
 فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷
 ۱۲۸، ۱۳۲

ق

قاجار غلامعلیخان ۱۳۶
 قاسم آقا خیاط ۳۱۸
 قاضی قزوینی ۱۹۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۲۷
 ۲۵۵، ۲۵۷، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۳۵
 ۳۴۰، ۳۴۱
 قجر، غلامعلیخان ۲۱۷، ۲۲۷
 قرچکی، حسنخان ۲۶۸
 قرچه داغی، ستارخان ۳۵۱
 ققازی، شیدا اف ۲۰۰
 قمی، حاجی میرزا سید حسین ۱۰۹
 قمی، ملا محمد رضا ۲۱۵
 قوام الدوله ۱۴۷
 قوام الملك شیرازی ۱۶۳، ۱۱۱، ۲۱۲، ۲۶۷
 قهرمان خان ۳۱۸

عطار، مشهدی عبدالله ۳۱۸

علاء الدوله ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۲
 ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
 ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷
 ۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۳۹
 ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰
 ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳
 ۲۷۹، ۲۸۰

علاء السلطنه، میرزا محمد علی خان ۵۲، ۱۲۴
 ۱۲۸، ۱۴۸، ۲۳۸، ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۱۳
 ۳۴۳، ۳۷۹

علاء الملك ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۴۷

علی (حاج) ۲۷۴

علی آبادی، میرزا داودخان ۳۰۸

علی اف ۱۶۹

علی بیک ۲۵۰، ۲۶۸، ۳۳۶

علی قلی خان ۳۱۸

عمو اوغلی، حیدر خان ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۴
 ۲۳۵

عنایت الله ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴

عین الدوله، عبدالمجید میرزا ۳، ۴، ۵، ۸، ۹

۱۱، ۱۴، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۶

۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷

۵۲، ۶۶، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱

۹۰، ۱۰۴، ۱۲۳، ۳۶۹

عین السلطان ۱۶۸

غ

غفاری، غلامحسین خان وزیر مخصوص ۱۰۵

۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۹

مازندانی، شیخ عبدالنبی ۲۸۹

مجددالاسلام کرمانی ۶۵

مجددالدوله ۱۰۴

مجلد السلطان ۱۸۸

محتشم السلطنه، حاج میرزا حسن خان ۵۲،

۷۴، ۷۵، ۸۶، ۱۲۸

محسن، (آقا میرزا) ۳۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵

۲۵۰، ۲۸۹

محقق الدوله ۸۲

محمدخان (میرزا) ۲

محمدتقی (حاج) ۷۲

محمد رضا (میرزا) ۲۲

محمدصادق خان ۲۵۰

محمد علی میرزا (شاه) ۵، ۳۲، ۸۱، ۹۶

۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۲

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۰

۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۵

۲۷۹، ۲۸۲، ۳۲۲، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵

۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۲

۳۶۶، ۳۷۰

محمود ۱۷۲

محمود (شیخ) ۲۶۸

مخبرالدوله ۲۶۳

مخبر السلطنه، مهدی قلی خان ۳۷، ۴۱، ۸۶، ۸۹

۹۱، ۹۴، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷

۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶

۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۷

۳۵۰

مدیرالدوله ۲۴۱

مدیرالصنایع ۳۰۸

ک

کاشانی، حسین آقا ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۴۴

کاشانی، سید عبدالرحیم ۲۵۸

کاشانی، سیدعلی محمد ۳۲۰

کاشانی، سید محمد باقر ۷۵

کاشانی، شیخ محمدصادق ۲۱۲، ۲۱۵

کاشانی، میرزا مهدی خان ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸

۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۶

کامران میرزا ۴۵، ۸۲، ۸۸، ۱۰۴، ۱۱۴

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴

۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹

۱۶۱، ۲۷۱، ۳۲۲

کتابفروش، اسدالله ۳۰۸

کحال، دکتر حسین خان ۱۶۳

کرمانشاهی، میرزا حسین ۳۱۸

کرمانی، میرزا رضا ۶، ۲۳۰

کشیکچی باشی ۲۲۰

کلهر، داودخان ۱۵۸

گ

گرانلوف ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۲۵۴

گرگانی، میرزا حسین خان ۳۱۸

ل

لیاخوف ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹

۳۲۹، ۳۵۶، ۳۲۹

م

مازندانی، حاج شیخ عبدالله ۳۶۵، ۳۶۶

۳۶۹

مصباح السلطنة، ميرزا حسين خان ۱۹
مصطفى خان ۲۳۱
مظفرالدين شاه ۵، ۱۵، ۴۲، ۶۱، ۸۱، ۹۶
۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۵
۱۵۳، ۱۵۷، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۶۶
مظفرالملك، ميرزا محسن خان ۱۶۸، ۳۷۱
۳۷۳، ۳۷۲
مظفرقلي خان ۳۱۸
معاذالسلطنة ناينی ۱۷۰، ۳۳۴، ۳۰۱
معاون الدوله ۲۵۷، ۲۵۰
معتمد خاقان، شکرالله خان ۴۰، ۲۲۱، ۲۳۹
۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶
معرب، حاج سيدحسن ۶۹، ۷۰
معصوم (حاج) ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰
معظم السلطنة ۳۲۱
ممين الاسلام ۲۱۱
معين النجار بوشهری، حاج آقا محمد ۷۵، ۷۶
۱۲۵، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۷۴، ۳۰۳
معين الدوله ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷
۱۷۸، ۲۷۳
معين العظماء ۱۹
معين حضور ۱۲۲
مفاخر الملك ۲۵
مفتاح السلطنة ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵
مفتاح الملك ۳۷۹
مقتدر نظام، خسرو خان ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵
۱۶۹، ۱۸۶، ۱۸۹
ملك المتكلمين، حاج ميرزا نصرالله ۱۸، ۲۳
۳۱، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۷
۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴
۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲
۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۲
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷
۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۰

مرتضوی، (سيد) ۲۷۴، ۱۸۱
مساوات - محمد رضا شيرازی
مستشارالتجار ۲۹۸
مستشار الدوله تبریزی، صادق خان ۱۵۴
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۷
۳۱۳، ۳۲۷، ۳۳۱
مستشار الدوله تبریزی، ميرزا يوسف خان ۲
مستشار السلطان، ميرزا علي نقی خان ۱۱۰
۳۰۱، ۳۰۴
مستشار الملك گرگانی، ميرزا شفيح خان
۸۸، ۸۱
مستوفی الممالك، ميرزا احسن خان ۱۳۷، ۱۴۷
۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۱۳
مستوفی الممالك آشتیانی، ميرزا يوسف خان
۱۳۷
مندان الملك، ميرزا زين العابدين خان ۳۱۸
مسيب خان (ميرزا) ۳۱۹
مشار الدوله شيرازی ۱۲۲، ۳۲۹
مشير الدوله، ميرزا احسن خان - مشير الملك
مشير الدوله، ميرزا حسين خان ۸۳، ۱۲۷
۲۹۲، ۲۹۳
مشير الدوله، ميرزا نصرالله خان ۲۷، ۲۸، ۲۹
۳۰، ۵۲، ۵۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸
۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۷۱
۱۷۶، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۷۹، ۳۱۳، ۳۱۴
۳۱۵
مشير السلطنة، ميرزا احمد خان ۱۰۴، ۱۲۷
۱۲۸، ۱۵۱، ۲۳۸، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۸
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۸۲
۳۱۳، ۳۵۵، ۳۷۰
مشير الملك، ميرزا حسن خان ۳۷، ۵۲، ۸۰
۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۵۲
۲۶۲
مشير ديوان خراسانی ۳۱۸

نائب الصلح شیرازی ۲۹۰
 نجم آبادی، شیخ محسن ۱۲۱، ۳۰۸
 نجفی، شیخ محمد تقی ۳۳۸، ۳۳۹
 نصر السلطنه — تنکابنی، محمد ولی خان
 نصیر الملک ۲۱۱
 نظام السلطان ۴۰
 نظام السلطنه، حسین قلی خان مافی ۱۷۶، ۱۷۸،
 ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۶،
 ۲۴۷
 نظام الملک، میرزا کاظم خان ۳۷، ۱۳۲، ۹۰،
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶
 نصره السلطان، میرزا محمد علی خان ۱۹، ۳۱
 نقیب السادات شیرازی ۱۱۳، ۱۶۹
 نوری، حاج شیخ فضل الله ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۵، ۳۴،
 ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۳، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۸۲
 ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱
 ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵،
 ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۳۱، ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۳۱
 ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۰
 نوز (مسیو) ۳، ۵، ۲۲، ۲۳، ۲۸
 نیرالدوله ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۲۳۸، ۲۵۰،
 ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰
 نیر الملک ۵۶

و

واعظ، سید جمال الدین ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،
 ۱۸، ۱۶۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۷، ۳۰۸
 ۳۲۰، ۳۷۰، ۳۷۱
 واعظ، شیخ مهدی ۱۷۰
 واعظ تهرانی، حاج شیخ محمد ۸، ۶۶، ۶۸،
 ۲۹۷
 واعظ یزدی، شیخ محمد ۶
 وثوق الدوله ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷

۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴،
 ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۷۵
 ملک خان ۲
 ممتاز الدوله، میرزا اسمعیل خان ۱۹۶، ۲۱۹،
 ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۳۲
 متصرف الدوله ۳۱۸
 موتمن الملک، میرزا حسین خان ۳۷، ۸۰،
 ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۶۲، ۲۷۹
 ۳۱۳
 موثق السلطنه ۳۱۸، ۳۳۹
 موثق السلطنه ۲۵۰
 مؤبد، شیخ عبدالعلی ۳۰۸
 مؤبد الدوله ۱۶۰
 مؤبد السلطنه، محمد حسین میرزا ۲۲۵،
 ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱
 مؤبد السلطنه گرانمایه، میرزا رضا خان ۲۰۵،
 ۲۱۳، ۲۴۶
 مهدی آقا ۳۱۸
 مهدی قلی خان ۳۱۸
 مهندس الممالک، میرزا نظام الدین خان ۱۲۲،
 ۱۲۸
 مهندس باشی، میرزا عباس خان ۱۲۰

ن

ناصر الدین شاه ۱۵، ۴۲، ۶۳، ۸۶، ۱۲۲،
 ۱۳۰، ۱۶۸، ۲۳۰، ۲۳۸، ۳۱۰
 ناصر السلطنه طباطبائی ۱۶۱
 ناصر الملک، میرزا ابوالقاسم خان ۵۲، ۵۳،
 ۵۴، ۵۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳
 ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸
 ۱۸۲
 ناصر الممالک ۳۴۰
 نائب ۳۰۸
 نائب السلطنه — کامران میرزا

وجیه‌الله میرزا ۲۹

درامینی، شیخ محمود ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۷،

۳۵۷

وزیر افخم، حسن خان ۱۶۵

وزیر افخم ← یزدی، سلطان‌علی خان

وزیر نظام، حسن خان ۱۶۷

وزیر همایون ← کاشانی، میرزا مهدی نوحان

وکیل السلطنه ۱۳۸

ی

یحیی (میرزا) ۱۳۸، ۲۸۰، ۳۴۱

یزدی، سید احمد ۲۳۳

یزدی، سلطان‌علی خان ۱۲۴، ۱۶۵

یزدی، سید علی آقا ۱۵۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۹،

۲۳۱، ۲۶۸، ۳۵۷

یزدی، آقا سید کاظم ۳۵۷

یزدی، سید محمد ۱۳۰، ۱۶۹، ۲۳۰، ۲۳۱،

۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۷، ۳۵۷

www.KetabFarsi.com